کتابخانه
حاج معتضد الدوله رفاهی
نمره .....
کتاب ترجمه عقادات ابن بابویه رحمه الله
درموضوع اصول عقاید شیعه اثنی عشری
تألیف محمد بن علی بن بابویه القمی الصدوق
ترجمه ناصر الله علی الله
بتاریخ ۱۳۴۹ ضبط شد
امضا .....

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۸۷۵۹ - ف
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ترجمه اعتقادات ابن بابویه و ترجمه اعتقادات
مؤلف ترجمه ناصر الله علی بن محمد الحسنی - تبریزی
موضوع
شماره ثبت کتاب
۹۳۷۸
۱۱۳۸۲
۱۳۸۴

ملی - فهرست شد
۹۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه حدیث اخلاص ۴ بطرز شای خاص الخاص ۴ سلطان عظیم
الجبروتی راسزد ۴ که بلاهوتیت یکانه ۴ وازمناسبت ملك و
ملکوت بیکانه ۴ وفیاض بحار رحمت بیکرانه ۴ وولی نعمت جاودانه ۴
قصر مشید توحیدش ازهجوم رجوم کثرت پیوسته آمن آمده ۴ وارکان
عرش مجید تفریدش مشیّد بهو الاول والاخر والظاهر والباطن
ذات اقدسش قائم بذاتست ۴ بل عین ثبوت وثبات ۴ وکمال مقدسش غنی
ازمقارنت صفاتست ۴ بل حقیقت حقائق کمالات ۴ مردم دیده ه
بصارت رادر ادراك کنه عظمتش بحقارت خویشتن اقراراست ۴
وغایت همتان ازهیبت سطوت دورباش یکادُ سَنا برقه
یذهب بالأبصار ۴ معراج معرفتش لاهو الاهوست ۴ واقصای همت

اعتراف بعجز ازادای حق ثنای او ۴ سبحانك لا احصی ثناء علیك ۴
انت کما اثنیت علی نفسك فاهدنی الیك ۴ بالطیبین من مصطفیك ۴
هرچه درود برانخلاصه وجود باد که صبح سعادت باشراق شمه
انوارهدایتش طالع ۴ وسکان قلم وامکان فرمان قضاعنوانش را
طوعا اوکرها طائعند ۴ اعنی خاتمه کتاب رسالت درنشاتظاهری
وافتاب جهانتاب اوّل ما خلق الله نوری ۴ کعبه اهل صفا
وقبله اصحاب وفا ۴ سیّد الکونین ابی القاسم محمد مصطفی و
بر آل اطهارش که ارواح لاهوتیه درهیاکل ناسوتند ۴ و
وولاة ولایات عوالم ملك وملکوت ۴ بخلافت حی لایموت ۴
اعنی ائمه دین وهادیان شاهراه یقین صلی الله علیهم اجمعین
ورزقنا شفاعتهم آمین ۴ اما بعد چون همه همت همایون
بندگان سلطنت بنیان نواب مالك رقاب افخم اعظم ۴ درّة

التاج دولت فیض منتظم ۞ شاهباز اوج برتری ۞ آفتاب برج
بلندا ختری ۞ شهسوار مضمار ظفر ۞ کلاه دار خسروانی مغفر ۞ نیروی
بازوی زبردستی ۞ آبروی سیمای یزدان پرستی ۞ تاجدار کشور
عدل و داد ۞ امانی و امان بلاد و عباد ۞ مالک ملاک جنود ۞ والی الوری
احسان وجود ۞ مشید قوائم دولت بقواعد انصاف ۞ و مسخر ممالک
قلوب باستیلای الطاف از قاف تا قاف ۞ آنکه از شمیم نسیم لطف
عمیمش بهار تمنا شکفته ۞ و در نعیم مقیم فضل عظیمش غبار کدورات از
ساحت خاطرها رفته ۞ دوستش را همه دوستی بخوتش است ۞ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ و دشمنش را هرچه دشمنی با جان بداندیش وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۞ بخت همایونش چون دست دعا کویان
دولت روزافزونش بلند ۞ و شعله تیغ ابکونش باسر کردنکشان بخت
نکونش مجانبه آتش و سپند ۞ نواظر نجوم رصد بند ثوابت عزمات اوست

دوازده

و ثواقب رجوم کمین کشای مراصد نقمات او ۞ با مهابتش زهره دریا
آبست ۞ و با صلابتش کوه خارا نمرة من السحاب ۞ در عرصه کارزار
شیر فلک بارو باه همشیراست ۞ و در ورطه کیرودارش خردش نفیرها
للظالمین من نصیر عالکبیر ۞ ضرام حماسش برق خرمن ظلم و فساد است ۞
و قائمه صمصامش رکن شدید رشد و رشاد ۞ اعنی والاحضرت سلیمان
جاه موران خسروان پناه ۞ رکاب سودهٔ شفاه و جباه سلاطین جم جایگاه ۞
صاحب تمکن سریر الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة ۞
برهان قاطع دعوی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء ۞ و تبیان ساطع
فحوی ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم
والله یؤتی ملکه من یشاء ۞ ذوالقرنین شرق و غرب فسحت صوت
و معنی ۞ مبسوط الیدین بر و بحر دولت دنیوی و دینی
غره ناصیه بخت و اقبال ۞ قره باصر عظمت و اجلال ۞

انکه خسرو مهر با همه رفعت در سایه ایوان قدرش افتابی نمیتواند
شد و از این روی آتش بجانست و سپهر کبود چهر با چندان
عظمت در صفوف غلامان درگاه جاهش نمیتواند ایستاد و در این باب
سر گردانست چشم حسود انش را خطوط شعاعی مهچهای آتشین در
دیده و در گردن گردنکشان فرمانش حبل ورید حبل مسد
گردیده اندام مبارک کژدهنکام نبرد زره از حلقه چشم فرشتگانست
و چهر آینه از صفای مواطن اخلاص مواطن صفحات اوراق دعوات
سینه برشتگان دست کوتاه کوتردستان بدامان کبریاش دست
از فطرافت و آشنائی کوش النفاتش باصدای نارسای مسکینان نمیتواند
از وفور رحمت خلق عظمش خزانه رحمت است و فیض عمیمش جنت در جنت
کفش بحر پست که جودش کفنست و کفی از جودش لآلی این نه صدف
هما ناکه در بار الب از ورد مدحت سرائی عطای او خشکیده و سحاب

را هنگام سؤال نوالش اشک ضراعت از چشم تقاضا چکیده حقا
که در میدان بیان معالی فضائل عظمت دلائلش سمند ناطقه
را لجام اعیاست و در مجال احصاء عوالی فواضل جلالت
مخائلش توسن اندیشه را بند بر پای فلک پیماست شعر

مالی اَمثلک بالاطراء یُمتدح ام البحار بکفّ الکفّ تنترح
اقصرت عن بغیة ما کنت بالغها اذ کل مختتم فاسیت مفتتح

یعنی ولی دولت داهره و شکوه شوکت قاهره کاسر اکاسره
وجابر قیاصره تاج سلطنت عظمی و نتاج خوقت کبری فرخ دودمان
خلافت جاوید دستگاه ابن السلطان بن السلطان بن السلطان
شاهنشاه عالمپناه ظل الله السلطان فخملت شاه
جمان کیر جمان بخش جمان دار جمان آرای شاهان شاه قاجار
که از فر خدائی دارد ایما زاتینا هم ملکا عظیما

جهان تا باد باد از پاری بخت ۵ از او بر تاج منت ناز بر تخت ۵

خضع الوری لجلاله ۵ سطع الضیا بجماله ۵ لا زال یمن ظلاله ۵

بمحمد و آله ۵ شاهنشاه زاده ازاده حشمت فزون نعمت فزا ۵

نواب اشرف والا محمد ولی میرزا خلد الله ایام ولاءه فی ولاء ۵ الایام

الی یوم الجزاء همواره مصروف فتح ابواب سعادات ۵ و ارتعاد

اصحاب استعدادات ۵ و کشور آرائی ممالک بامتداد فیوضات ۵ و نشر

اعلام خیرات و برکات من جمیع الجهات ۵ است چنانکه افتاب الهامش

بر ذره ذره از ذره بوی فضای عالم فیض بخشی تابنده آمده ۵ ورای ملک پیرایش

بکلی و جزئی مصالح نظام خاص و عام فرد فرد طبقات انام را فرمان دهنده ۵

توجه افاضاتش در شاهراه تکمیل هر نا قضی بسر حد کمال رسیده ۵ و هر

نهال قابلیتی بمن تربیت دهقان حکمتش بثمرهٔ خیری بار و رکردیده ۵

اکنون از برکات دولت آن ولی نعمت ازاده ۵ دار العباده دار السعاده ست ۵

ودر

و در خوان احسان اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه الوان نعمتهای

جسمانی و روحانی آماده ۵ اعظم نعم انکه بحمد الله مدارس ایات اسلام

مجدد ۵ و اوراق دفاتر ایمان بپیرازه بندی انهضت ولا مجلد ۵ و صدق مضمون

کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی از لباس التباس مجرد ۵ سراپاپام

عندلیبان اقلام علمای اعلام بتعلیم فرمانش نواسنج گلشن تصنیفند ۵ و

بنام نامیش بر افنان فنون علوم کوناکون اشیان بند تالیف ۵ و از باب

من تشبه بقوم فهو منهم این پابست دام شکسته بالی ۵ داعی خلود دولت

لایزالی ابن سید محمد الحسنی محمد علی ۵ عفی عنهما بالنبی والولی ۵ باکمال

قصور و ناقابلی ۵ از اینکه بخدمت این طبقه منسوب بود ۵ نظر عنایت

خسروانه از پیشانش محسوب فرمود ۵ و بترجمه رساله اعتقادات این

بابویه رحمه الله علیه ۵ مامور ساخت ۵ اکنون این کلبرگ چون امثال ۵ و شرح شیخ مفید بر آن م

که ثروتان از شبنم عرق انفعالست ۵ اگرچه بی رنگ و بوست ۵ همانا از

کلشن طاعت فرمان اوست امید که دست کلچین التفات ازان برنچند
وحمایچه از برکات قبال بسم الله الرحمن الرحیم والاست دریجیب دوامن مبذول گرداند

الحمد لله رب العالمین وحده لاشریک له وصلی الله علی سیدنا
محمد واله الطیبین الطاهرین وحسبنا الله ونعم الوکیل

باب اول در بیان اعتقاد امامیه در توحید ومعرفت رب مجید
شیخ عالم ربانی ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی
فقیه مصنف این کتاب فرموده **بدانکه** اعتقاد ما در توحید
اینست که خدا تعالی یکیست وهیچ چیزی مثل او نیست قدیمست
وهمیشه شنوا وبینا وداناودرست کار وزنده وبامر وغالب و
پاك از تمام معائب وتوانا وصاحب غنا بوده وخواهد بود نه موصوف
بجوهر میشود ونه بجسم ونه بصورة ونه بعرض ونه بخط وسطح وسنگینی و
سبکی وقرار وحرکت ومکان وزمان وبرتراست از همه صفتهای آفریدگان

وبیرونست از هر دو حد حد ابطال ونیستی وحد تشبیه ومانندگی
وحضتعالی چیزیست نه مثل سائر چیزها واو یگانه است جوف ندارد
فرزند نیاورده که وارثش شود وزاد نکرده که شریك ملکش باشد واحدی
کفو او نبوده نه او را مقابلی ونه شبیهی ونه جفتی ونه مثلی ونه نظیری
ونه شریکی نمیابد او را چشمها ووهمها او می یابد انها را او را اونه نعاس
خواب نمیگیرد او صاحب لطف ولطافت وآگاهی است خالق همه چیزهاست
نیست خداوندی مگر او ومخصوص اوست آفرینش وفرمان تبارك الله
رب العالمین وهرکه معتقد تشبیه باشد مشرکست وهرکه نسبت بامامان
دهد خلاف این اوصاف را در امر توحید دروغ گوست وهر حدیثی که
مخالف این فقرات باشد جعل واختراعست وهر حدیثی که موافقت با کتاب
خدا نمیابد باطلست واگر در کتب علماء موجود باشد تدلیس وخدعه
وآن احادیثی که جهال پندارند که تشبیه حضتعالی بخلقست معنی صحیح آنها

همان معنی صحیح آیات قرآنیست زیرا که در قرآنست کل شیء هالک الا وجهه
یعنی هر چیزی فانیست الا روی خدا و معنی روی دین است و روئی است
که آمدن بسوی خدا از آنروییست و بدانروی توجه بخداوند میشود
و در قرآنست یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود تا آخر و هم سالمون
یعنی روزیکه ساق مکشوف میشود و مجرمان تکلیف نمود ه
میشوند بسجود و نمیتوانند کرد در حالی که چشمهای انها بخشوعست
میرسد بآنها ذلتی عجب و بحقوق که بودند همانها که دعوت کرده میشدند
بسجود در آنحال که سالم و قادر بر سجود میبودند در دنیا و معنی ساق
روی کار و شدت امر است و در قرآنست ان تقول نفس یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله یعنی مباد اکه یکی بگوید و احسرتا بر انچه کوتاهی
نمودم در پهلوی خدا و مراد از جنب طاعت است و در قرآنست
و نفخت فیه من روحی یعنی دمیدم در آدم ع از روح خودم و مقصود

روحیست مخلوق که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم ع و حضرت
عیسی ع را از آن روح آفرید و اینکه خداوند فرموده روح
من نیست الا مثل اینکه فرموده پیغمبر من و بنده من و بهشت من
و دوزخ من و آسمان من و زمین من و در قرآنست بل یداه
مبسوطتان دو دست خدا کشاده است یعنی نعمت دنیا و نعمت
آخرت و در قرآنست والسماء بنیناها بأید و انا لموسعون
یعنی آسمان را بنا نمودیم بدستها و بتحقیقکه ما در آینده وسعت دهندگانیم
و ایدی عبارت از قوتست و در قرآنست یا ابلیس ما منعک ان
تسجد لما خلقت بیدی یعنی ای ابلیس چه مانع شد تو را از اینکه
سجده نمائی برای چیزی که بدو دست خودم آنرا آفریدم یعنی بقدرت
و قوت خود و در قرآنست والارض جمیعا قبضته یوم القیمة یعنی
زمین بالتمام بکفبضه اوست روز قیامت یعنی ملک اوست و دیگر

بشر اکتا و مالک آن نیست و در قرآنست وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌ
بِيَمِينِهِ یعنی اسمانها پیچیده شدگانند در دست راست خداوند قیامت
و معنی یمین خداوند قدرت اوست و در قرآنست وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ
صَفًّا صَفًّا یعنی آمد پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و آله و آمدند
ملائکه صف صف یعنی آمد امر پروردگار تو و در قرآنست اِنَّهُمْ عَنْ
رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ یعنی بدرستیکه انجماعت از پروردگارشان آنروز
هر آینه محجوبند یعنی از ثواب پروردگار محرومند و در قرآنست هَلْ
يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَاْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلٰٓئِكَةُ یعنی ایا
انجماعت چشم براه امری دیگر دارند جز اینکه بیاید ایشانرا خداوند در
پارهائی از ابر سفید و بیایند ملائکه یعنی با ایشان عذاب خدا و در قرآنست وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی روئی چند در آنروز درخشانند
و نظر دارند بسوی پروردگارشان یعنی مشرفند در انتظار ثواب

پروردگار و در قرآنست وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوٰى
یعنی هر که وارد شود بر او خشم من پس بتحقیقکه هلاک شد
و معنی غضب خداوند عقاب اوست و رضا و خوشنودی او
ثواب اوست و در قرآنست از زبان حضرت عیسی ع که عرض
بدرگاه احدیت مینماید تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا اَعْلَمُ مَا فِي
نَفْسِكَ یعنی تو میدانی انچه در نفس منست و من نمیدانم انچه
در نفس توست یعنی تو میدانی راز پنهان مرا و من نمیدانم سر
نهان ترا و در قرآنست وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ یعنی میترساند
شما را خداوند از نفس خود یعنی از انتقام خود و در قرآنست
هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلٰٓئِكَتُهُ یعنی خداوند انچنان
کسیست که صلوات میفرستد بر شما و فرشتگان او و مراد
از صلوة خداوند رحمتست و از صلوات فرشتگان طلب آمرزش و

ان الله وملائكته يصلون على النبي

از صلوات درمیان دعاء و در قرآنست مکروا و مکر الله
والله خیر الماکرین یعنی مکر نمودند آنقوم و خداوند با آنها
مکر فرمود و خدا بهترین مکر کنندگانست و ایضا یخادعون الله
وهو خادعهم یعنی معامله بخدعه با خدا میکنند و خدا فریب
دهنده آنجاعتست و همچنین الله یستهزئ بهم و یمدهم یعنی
خدا ریشخند و استهزاء با نجاعت مینماید و مهلتشان میدهد و کذلک
سخر الله منهم یعنی سخریه و استهزاء نمود خدا از انجماعت و دیگر
نسوا الله فنسیهم یعنی فراموش کردند خدا را پس فراموش ساخت
خدا آنها را و معنی همه اینها اینست که حضتعالی جزای اعمال آنها
را میدهد جزای مکر و جزای مخادعه و جزای استهزاء و جزای
سخریه و جزای نسیان و تلافی فراموشی آنها آنست که خود آنها
ولا تکونوا کالذین
از یادشان ببرد چنانچه حضتعالی فرموده نسوا الله فانسیهم

انفسهم

انفسهم یعنی مباشید مثل آنکسانی که فراموش نموده اند
خدا را پس خدا خود آنها را از یادشان برد زیرا که حضتعالی از حضیقت
مکر و خدعه و استهزاء و سخریه و نسیان منزه و مبرا است علوا کبیرا

باب اعتقاد در صفات ذات و صفات افعال

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید هرچه ما وصف نمودیم خداوند
را بآن از صفات ذاتش غرض و قصد ما از هر صفتی نفی ضد آن صفت
میباشد از ذات مقدس او و میگوئیم در ازل حضتعالی سمیع و بصیر و علیم
و حکیم و حی و قیوم یعنی بذات خود برپا و واحد و قدیم بوده و اینها
صفات ذات اوست و نمیگوئیم که خدا در ازل خلق کننده است و کار
کننده و خواهنده و خواهش کننده و خوشنود شونده و خشم آورنده و
روزی دهنده و بخشنده و سخن گوینده زیرا که اینها صفات کارهای
اوست و آنها حادث شدند و جائز نیست قائل شدن باینکه خداوند در ازل

باب اعتقاد در تکلیف

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باره تکلیف اینست که خداوند تکلیف نفرموده بندگانش را مگر بنا بر آنچه طاقت میدارند چنانچه فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها وحد وسع نا زائد از حد طاقت است وجناب صادق علیه السلام فرموده که خدا تکلیف نکرد بندگان را مگر کمتر از طاقت ایشان زیرا که تکلیف نموده ایشان را در هر شبانروزی پنج نماز و تکلیفشان فرموده در سال بروزه سی روز و ایشان را مکلف ساخته در هر دویست درهم پنج درهم یعنی زکوة و مکلفشان فرموده در مدت العمر بیکحج باوجود انکه ایشان بیش از این طاقت میدارند والله اعلم

باب اعتقاد در افعال بندگان

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در عملهای بندگان اینست که آنعملها آفریده خداست بطریق تقدیر نه بطریق تکوین و مخلوقست

بتقدیر آنست که در ازل خدا عالم باندازها آنعملها بوده والله علم

باب اعتقاد در نفی جبر و تفویض

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که نه جبر است و نه تفویض بل که امر است میان دو امر پس شخصی پرسید که چه چیز است امر میان دو امر آنجناب فرمود ابن مثل آنست که تو مردی را مشرف بر معصیتی دیده منعش نموده باشی واو باز نایستاده باشد از آنمعصیت پس تو او را بحال خود واگذارده باشی واو آنمعصیت را کرده باشد پس در اینمقام که قبول منع نمودی و تو او را واگذارده نه اینست که تو باشی انکسی که او را امر بمعصیت نموده والله اعلم

باب اعتقاد در اراده و مشیت

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که خواسته خدا و اراده نموده و دوست

نداشته و نپسندید باین تفصیل که خواسته است که هیچ چیز نباشد

مگر بعلم او و اراده نموده همچنین و دوست نداشته که سیمین سر خدایش

گویند و نپسندید کفر را برای بندگانش و حضتعالی فرموده که یا محمد تو

هدایت نمینمائی هر که را مائلی ولیکن خدا هدایت میفرماید هر کس را میخواهد

و ایضا فرموده که نمیخواهید شما بندگان مگر انکه خدا بخواهد و ایضا

فرموده که اگر خواسته بود پروردگار تو یا محمد هر آینه ایمان آورده بود

هر که در روی زمین است کلهم اجمعین ایا پس تو بجبر میداری مردم را تا همه

مومن باشند و فرموده که مقرر نموده برای هیچ نفسی اینکه ایمان بیاورد

مگر باذن خداوند و فرموده که شدنی نبوده برای هیچ نفسی انکه بمیرد الا

باذن خدا نوشته بمدت معین و فرموده که میگویند لشکریان اسلام که

اگر ما را نصیبی از غلبه بود کشته نمیشدیم بودیم در اینجا بگو یا محمد که

اگر در خانهای خود بودید هر آینه بیرون می آمدند اشخاصی که قتل بر نوشت

اسها شده بود بسوی مکانهای مرگشان و فرموده اگر خدا خواسته

بود نکرده بودند آنکار را پس واگذار آنقوم را با افترائشان و فرموده

اگر خواسته بود خدا شرک نمیاوردند انجماعت و ما تو را نگهبان بر انها

قرار نداده ایم و فرموده که اگر خواسته بودیم هر آینه هدایت هر نفسی را

بخودش داده بودیم و فرموده که هر کس را خدا میخواهد که هدایتش نماید

باز میکند سینه اش را برای اسلام و هر که را میخواهد گمراهش کند میکند

سینه اش را تنگ بمرتبه که گویا صعود در آسمان مینماید و فرموده میخواهد

خداوند که بیان فرماید برای شما و بنماید شما را طریقهای انکسانی که پیش از شما

بوده اند برحمت و بازگشت فرماید بر شما و فرموده میخواهد خدا که قرار

ندهد برای آنها حظی در آخرت و فرموده میخواهد خدا که تخفیف دهد

مشقت را از شما و فرموده میخواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما

دشواری را و فرموده که خدا میخواهد که بازگشت بعفو و رحمت فرماید بر شما

ومیخواهند انانکه ازپی شهوتها میروند که میل کنید شما میل عظیم

وفرموده که خدا نمیخواهد ظلمی را برای بندگان خلاصه اینست اعتقاد ما

درارادہ ومشیت ومخالفان طعن برما میزنند دراین باب ومیگویند

که ما میگوئیم خدا معصیتها را خواسته وکشتن حسین بن علی علیهما السلام

راخواسته وما چنین نمیگوئیم بلکه میگوئیم که حق سبحانه وتعالی خواسته

که معصیت عاصیان خلاف طاعت مطیعان باشد وخواسته که معصیتها

نسبت باو نداشته باشد از راه کردن وخواسته است که خودش موصوف

باشد بعلم بمعصیتها پیش از وجود آنها ومیگوئیم که خدا خواسته که قتل حسین

معصیت او باشد برخلاف طاعت ومیگوئیم خدا خواسته که قتل او قبیح باشد

نه مستحسن وخدا خواسته که قتل او موجب سخط الهی باشد نه رضای او

ومیگوئیم که خدا خواسته که بطریق جبر وقدرت مانع قاتل انجناب نشود

چنانچه بطور نهی مانع شدن ومیگوئیم خدا خواسته که دفع قتل از او بفرماید

چنانچه دفع سوختن از ابرهیم علیه السلام فرمود در وقتیکه خطاب نمود

باتشی که ابرهیم در آن افکنده بود که ای آتش سرد وسلامت باش بر ابرهیم

ومیگوئیم در ازل خداوند عالم بود بانکه حسین ع کشته میشود و

بواسطه شهادت ادراک سعادت ابدی مینماید وکشنده او شقی

ابدی میشود ومیگوئیم هرچه خدا خواسته هست وهرچه نخواسته

نیست اینست اعتقاد ما در ارادہ ومشیت نه انچه بما اسناد

میدهند مخالفان وطعنه زنندگان برما از ملحدان والله اعلم

باب اعتقاد در قضا وقدر

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب قول جناب

صادق ع است که در جواب سؤال زراره باو فرمودند عرض کرد چیز

میفرماید در قضا وقدر انجناب فرمودند میگویم که چون جمع فرماید خداوند

بندگان را از ایشان پرسش عهدی میکند که بایشان فرموده واز

انچه قضا درباره ایشان فرموده سؤالشان نمیماید و سخن گفتن در قدر

الهی از نهاهی است چنانچه جناب امیرؑ بمرد یکه از قدر سوال نمود

فرمود که بحر لیست عمیق داخل در ان مشو باز آنمرد دوبار پرسید فرمودند

راهیست تاریک در آنراه مرو دفعه سیم سؤال کرد فرمودند سرّ

خداوند است بیما مشقت فهمش را مکلف و انضا جناب امیرؑ در باب قدر

فرمودند متنبه شوید بتحقیقکه قدر سرّ لیست از سرّ خداوندی و سرّ لیست

از سرّ خداوندی و حرز لیست از حرز خداوندی در حجاب الهی بالا برده شده

و از خلق خدا در پیچیده گردیده و با مکنونی خدا مهر شده سابق در علم خداوند

جلّ جلاله پایبند کار را از دانستن قدر لیست تو آفریده و قدر را بالا تر از مشاهده

و ادراکشان گردانیده زیرا که در نمیابند او را بحقیقت ربانیتش و نه بقدرت

صمدانیتش و نه بعظمت نورانیتش و نه بعزت وحدانیتش زیرا که قدر دریاییست

مواج و خالص است برای خدا عمقش ما بین اسمانست و زمین عرضش ما بین

مشرق و مغرب سیاه چون شب تاریک بالا میرود و یکدفعه

پایین میاید پر از مارها و ماهیهاست در قعرش افتابیست

که میدرخشد سزاوار نیست که مطلع شود بر آن مگر یکانه

فرد پس هر که در صدد اطلاع بر آن برآید عناد با خدا نموده در

حکمش و نزاع با او نموده در سلطنتش و راز و سرّ خدا را فاش

کرده و باز گشته بغضبی از خدا و جایگاه او جهنم است و بد

جای باز گشتنی است جهنم و روایت شده که جناب امیر علیه السلام

کناره کرفت از پیش دیواریکه میل کرده بود و رفت بمکان دیگر

شخصی عرض نمود یا امیر المؤمنین از قضاء خدا میگریزید آنحضرت

فرمودند میگریزم از قضاء خدا بقدر خدا و شخصی از حضرت

صادقؑ پرسید که آیا افسون دفع قدر مینماید فرمود اینهم از قدر است

باب اعتقاد در فطرت و هدایت

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب اینست
که خدای عزوجل همه مردم را در اول بکانه پرستی آفرید و اینست
معنی قول الهی فِطْرَةَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا و حضرت صادق ع
در بیان قول حق تعالی که فرموده مَا کَانَ اللهُ لِیُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ
اِذْ هَدٰیهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ یعنی نبوده خداوند که گمراه
کند قومی را بعد از انکه هدایتشان نمود تا ظاهر شازد برای
انها انچه را که باید از ان پرهیز نمایند انحضرت فرمود یعنی تا بیاموزد شان
هر انچه را که وسیله رضای اوست و هر چیز را که باعث خشم اوست
و ایضا در معنی قول الهی فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوٰهَا یعنی در دل هر
نفسی انداخته بد عملی و تقوی او را فرمود انحضرت یعنی انکه بیان نمود
برایش انرا که باید بعمل آورد و انعملی را که بایست ترک نماید و ایضا
در شرح قول خدا تعالی اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ اِمَّا شَاکِرًا وَ

اِمَّا کَفُورًا فرمود یعنی راه را باو می شناسانیدیم در حالی
که فراگیرنده راهست یا ترک کننده آن و در بیان قول حق جل شانه
وَاَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی عَلَی الْهُدٰی یعنی و اما قوم
ثمود پس هدایتشان نمودیم و بعد از هدایت کور را بر قبول هدایت
ترجیح دادند فرمود انحضرت ترجیح دادند در حالی که میدانستند و شخصی از
او پرسید انجدین را پس انحضرت فرمود نجد خیر و نجد شر یعنی
نمودیم او را راه خوبی و راه بدی و فرمود هر چه خداوند
حائل علم ان گردید از بندگان پس تکلیف آن برداشته شده
از ایشان و ایضا فرمود که حق تعالی حجت گرفته بر مردم انچه داده بایشان
و شناسانیده

باب اعتقاد در استطاعت

ایشانرا و الله اعلم

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب همانست
که امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده در وقتیکه شخصی گفت

مترجم گوید
نجد در اصل لغت
رمن مرتفع است
و بعد استعاره شده
از برای راه جهت
انکه جاده مرتفع
رمن نمایان است چون
مکان مرتفع یا انکه
طول جاده در نظر
سالک را بصعوبت
مینماید و نجدین هموار
و جاده ایست مرتفع نجد را
در این باب تغییر راه
و دیگران نجدین را
بد و پستان مادر
تغییر کرده الله و اعلم
و رسوله و حلیفه رسوله اعلم

ایا بنده مستطیع نمیشود آنحضرت فرمود بلی میشود بعد از چها
چیز بیمانع بودن شخص وصحت جسم وسلامت اعضاء ووارد شدن
سبب از جانب خدا وچون باتمام رسد اینها بنده مستطیعست
یکی عرض نمود مثل چه آنحضرت فرمود مثل اینکه شخص بیمانعست وصحیح
بدن وسالم الاعضاء لیکن قادر بر زنا نیست مگر انکه زنی را
بیابد وچون یافت زن را یا اینست که خدا نگاهش میدارد پس
باز میزند چنانچه یوسف ع سر باز زد و یا خدا وا میگذارد میانه او
وآن زن وزنا میکند وآنمرد زنا کننده است واطاعت کرده نمیشود
خداوند بجبر نمودن او بنده را ومعصیت کرده نمیشود بغلبه بنده
بر خدا وشخصی از جناب صادق ع پرسید از معنی قول الهی وَقَدْ كَانُوا
يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ یعنی بتحقیقکه بودند مجرمان که
تکلیف کرده میشدند بسجود درحالیکه سالم بودند در دنیا

انجناب فرمود یعنی مستطیع سجود بودند ومیتوانستند که
فرا گیرند عمل ما مور را وترک نمایند عمل منهی را وبان امتحان
شدند وجناب باقر ع فرمود که در تورئة نوشته یا موسی
بدرستیکه من آفریدم تورا وبرگزیدم وقوت بخشیدم و
بطاعت خودم امرت نمودم واز معصیت خود نهیت فرمودم
پس اگر فرمان مرا بردی تورا مدد میدهم بر طاعت خود
واگر نافرمانی کردی امدادت نمیکنم بر معصیت خود
ومرا منت بر تو نیست در حال طاعت تو ومرا حجت بر تو است
در وقت معصیت نمودن تو مرا

باب اعتقاد در بدا

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید که یهود گفتند که خداوند
فارغ از کار خود شده وما میگوئیم بلکه او در کار پیست
خلق میکند ورزق میدهد وهرچه خواهد میکند و

میگوئیم محو میفرماید خدا هرچه را میخواهد و ثابت مینماید
هرچه میخواهد و نزد اوست سرنوشت اصل و ام الکتاب
و خدا محو نمیکند مگر چیزی را که بوده و ثابت نمینماید مگر امری را
که نبوده پس یهود در اینمعنی ما را اسناد بمذهب بدا داده اند
و تبعیت انها نموده اند در این اسناد مخالفان ما از اهل ملتهای
مختلف و حضرت صادق ع فرمود خداوند عالم هرگز پیغمبر را مبعوث
نساخت تا اولا اقرار از او گرفت برای خدا ببندگی و ترک خدایان
دیگر و بانکه خدا تا خیر میکند هرچه را میخواهد و تعجیل مینماید
هرچه را میخواهد و منسوخ شرایعها و حکمهای پیش بشریعت پیغمبر
ما صلعم از اینست و نسخ کتابهای آسمانی بقرآن از اینست و ایضا فرمود
هرکس گمان کند که اراده میکند خدا امروز در چیزیکه نمیدانسته
از اراده پروردگار خود بیزاری میجویم و فرمود که هرکه گمان کند که برای
خدا

خدا بدا روی داده بوجه پشیمانی پس او نزد کافر است بخدا
عظیم و اما قول صادق ع که فرمود بدائی نشده برای خدا مثل بدائی
که شد برای او در باب اسمعیل پسر من پس غرض انحضرت این بود
که بظهور نیامد برای خدا تعالی در هیچ امری مثل انچه بظهور آمد
در اسمعیل پسر من انگاه کنهال حیاتش را از من پیش از من تا معلوم کند که او امام بعد من است

باب اعتقاد در احتراز از جدل

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید جدل در معرفت خداوند منع شده
جهة انکه منجر میشود بچیزیکه لائق او نیست و شخصی از حضرت صادق ع
معنی قول خدا و ان الی ربک المنتهی را پرسید فرمود چون سخن بخدا رسد زبان نگاه دارید و انحضرت ع بود که میفرمود ای پسر ندا آدم
اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نشود و چشم تو اگر بقدر سوراخ سوزنی
برآن نهاده شود هرانینه از اینپوشد تو میخواهیکه باین دو عضو مرتفع

ملکوت اسمانها و زمین را حاصل نمائی اگر راست میگوئی پس این
افتاب آفریده پستاز افریدهای خدا اگر توانی کہ چشمت را از ان ملو نمائی
پس چنانست کہ تو میگوئی وجدل در کل امور دین حرام شده جناب
امیر ع فرمودند هر کس دین را بجدل طلبد زندیق شود و حضرت صادق ع
فرمود هلاک میشوند صاحبان کلام و نجات می یابند تسلیم کنندگان
زیرا کہ تسلیم کنند کانند بچیزی و اما اقامه حجت بر مخالفان حق بقول
خدا و بقول رسول و بقول ائمه علیهم السلام یا بمعانی کلام ایشان بر
کسیکه وقوف و معرفت طرق کلام دارد جایز است و بر کسیکه وقوف
کلام ندارد حرام است و حضرت صادق ع فرمود کفتکو و مجادله کنید مردم را
ببخش من پس اگر بحجت غالب امدند بر شما مغلوب من خواهم بود نه شما و اضا
از انحضرت مرویست کہ فرمود سخن در حق بهتر از سکوت بر باطلست و
منقولست کہ ابو الهذیل بهشام بن الحکم گفت مناظره میکنم با تو بر ان

شرط کہ اگر تو غالب آمدی بر من من بر گردم بمذهب تو و اگر من غالب
شدم بر تو تو رجوع بمذهب من نمائی هشام گفت انصاف ندادی
مرا بلکه با تو مباحثه میکنم بر این شرط اگر من غالب شدم تو بمذهب
من باز گردی و اگر تو غالب آمدی من رجوع بامام خود نمایم والله

باب اعتقاد در لوح و قلم

ان بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در لوح و قلم انست کہ ایند و ملکه

باب اعتقاد در کرسی

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در کرسی انست کہ ان
ظرف کل افریدکان و عرش و اسمانها و زمینست و هر چیز کہ خدا
خلق نموده در کرسیست و در روجه دیگر کرسی علمست و شیخ صدوق
از قول الهی وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ یعنی فراکرفته و احاطه
نموده کرسی خداوند اسمانها را و زمین را انحضرت فرمود مراد علم خداست

باب اعتقاد در عرش

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باره عرش اینست که
عرش کل مجموع مخلوقات است و در وجه دیگر علمست و از جناب صادق
سؤال شد از معنی قول الهی الرحمن علی العرش استوی یعنی خداوند رحمن
بر عرش قرار گرفت انجناب فرمود قرار گرفت در هر چیزی پس هیچ چیز نزد یکی
یا دوری نیست از چیزی دیگر و اما آنرشیکه کل مجموع مخلوقات است حاملانش
هشت ملک از ملائکه اند که هر یک هشت چشم دارند که هر چشمی مطابق
کل دنیاست در بزرگی یکی بصورت بنی آدم است و او طلب روزی از
خدا میکند برای آدمیزادگان و یکی بصورت نر گاو است از خدا روزی
میخواهد برای جانداران حلال گوشت و یکی بصورت شیر است و روزی
از خدا میطلبد برای درندگان و یکی بصورت خروس است و از خدا
روزی میجوید برای طیور و حاملان عرش الحال همین چهارند و چون قیامت

شود هشت ملک شوند و اما عرشیکه علمست حمله او چهار کسند
از اولین و چهار کس از آخرین اما چهار از اولین نوحست و ابرهیم و موسی
و عیسی علیهم السلام و اما چهار از آخرین محمد است و علی و حسن و حسین
صلوات الله علیهم باینطریق روایت شده بسندهای صحیحه از ائمه علیهم السلام
در بیان عرش و حاملان آن و سبب انکه این اشخاص حاملان عرش شده اند
اینست که پیغمبرانی که بر شریعت سهوده بوده اند پیش از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
نوح و ابرهیم و موسی و عیسی بوده اند و او پیش از این چهار کس علما
آمده و همچنین آمده علم بعد از محمد و علی و حسن و حسین بسوی امامان
که بعد از امام حسن علیهم السلام مندرس و ارواح نفوس و ارواح السلام مندرس و الله اعلم

باب اعتقاد در نفوس و ارواح

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در نفوس انسانیه اینست
که انها ارواحی میباشند که زنده بودن بدی بواسطه انهاست و انها
خلقت اولند بجهت انکه پیغمبر فرمودند که اول چیزیکه حق تعالی از نور آفرید

نفوس مقدسه مطهره بود پس انها را بیکانکی خود کو پا فرمود بعداز

آن آفرید سائر خلائق را و اعتقاد ما آنست که نفوس برای بقاء خلق

شده اند نه برای فانی شدن جهت فرموده جناب پیغمبر که خلق نشده اید

شما برای فناء بلکه خلق شده اید برای دوام و غیر ازان نیست که برده

میشوید از خانهٔ بخانهٔ دیگر و انکه نفوس انسانیه در روی زمین نمیمانند و

و در بدنها بزندانند و عقیدهٔ ما اینست که نفوس حین جدا از بدنها شوند

باقی هستند بعضی در نعمت و بعضی در عذاب تا وقتیکه حضرت حق

بقدرت کامله باز آورد انها را ببدنها و حضرت عیسی ع بحواریین فرمود

که حقرا بشما میگویم بدرستیکه بالا نمیرود باسمان مگر همانچه از ان فرود

آمد و حضرت حق در قران فرموده که اگر خواسته بودیم هر آینه بالا میبردیم

او را بمنزلت خود ولی او راغب بدنیا شد و تبعیت هوای نفس خود

بودیم بلعم باعور را بسبب آیات کتابهای اسمانی یا اسم اعظم ربانی که میخواند لکن

پس هر نفسی از ان نفوس که بملکوت سموات بالا برده نشود میماند در

بکار

بکار فرو رفتن در هاویه و این بسبب آنست که بهشت در سماست و

آتش در کهکشان است و حضرت حق فرموده که بالا میرود ملائکه و روح

بسوی خداوند و فرموده بدرستیکه پرهیزکاران در باغها و نهرها

در نشیمنگاه درست نزد پادشاهی با اقتدار و فرموده گمان مکن نها

که آنانکه کشته در راه خدا کشته اند مردگانند بلکه زندگانند

نزد پروردگارشان و روزی داده میشوند و فرموده که مگویید

درباره کسانیکه کشته در راه خدا میشوند که انها مردگانند و جناب پیغمبر

فرمودند که ارواح گروههای فراهم امده اند پس هر کدام از انها که شناسا

بیکدیگر شدند الفت باهم گرفتند و انانکه ناشناس بیکدیگر شدند

مختلف گردیدند و حضرت صادق ع فرمود بدرستیکه حق تعالی

برادری قرار داده میان ارواح در عالم اظله پیش از انکه خلق کند

بدنها را بدو هزار سال پس اگر برپا شود قائم ما اهل بیت هر اینه میراث

خواهد آن برادر را که اخوت قرار داده حقتعالی میانشان در عالم

اظله و میراث نخواهد برادر و لادتی را و فرمود بتحقیقکه ارواح

ملاقات مینمایند در هوا و شناسائی هم میدهند و پرسش احوال

از هم میکنند و چون آید روحی از زمین ارواح گویند بحال خودش

گذارید که از هول عظیمی برگشته آورده بعد ازان میپرسندش فلان چه

شد و فلان حه شد و هرچه گویند در دنیا مانده امید دارند که انکس

بایشان ملحق شود و هرچه گویند او مرده ارواح گویند بگذارید که افتاد

و حقتعالی فرموده هرکس وارد شود بر او عضب من پس بتحقیقکه هلاک شد

و فرموده اما کسیکه سبکست ترازوهای اعمالش پس مادر سرش هاویه

هاویه است و چه دانستی که چیست هاویه آتشیست گداخته

و مثل دنیا مثل دریاونا خدا و کشتیست و لقمان حکیم بر پسر خود فرمود

ای فرزند من بدرستیکه دنیا دریائیست عمیق و بتحقیقکه هلاک کشته اند

در

دران عالمی فراوان پس تو کشتی خود را دران ایمان بخداوند قرار دهد و

توشه خود را در آن تقوی خدا نما و باد بان انکشتی را در این دریا توکل

بر خداوند کن پس اگر نجات یافتی برحمت خدا بوده و اگر هلاک شدی

بگناهان خودت هلاک شده ای نه از جانب خدا و سخت ترین ساعتها

آدمیزاد سه ساعتست روزیکه متولد شده و روزیکه میمیرد و روزیکه

زنده برانگیخته میگردد و بتحقیقکه حقتعالی سلام داده بر یحیی در این

ساعتها و فرموده سلام بر یحیی روزیکه زاده شد و روزیکه بمیرد و روزیکه

زنده مبعوث شود و عیسی ع سلام داده بر خودش و فرموده سلام بر من

روزیکه زادم و روزیکه بمیرم و روزیکه زنده برآورده شوم و اعتقاد

در ذات روح آنست که از جنس بدن نیست و خلقی دیگر است جهت

انکه خداوند فرموده ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین

و اعتقاد ما درباره انبیاء و رسل و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین آنست

که در ایشان پنج روحست روح قدس یعنی روح عصمت و روح
ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مدرج یعنی روح حرکت
و در مؤمنان چهار روح است روح ایمان و روح قوت و روح شهوت
و روح مدرج و اما اینکه حقتعالی در قرآن فرموده که میپرسند ترا
یا محمد از روح بگو روح از امر خداست مراد از این روح خلقتیست
بزرگتر از جبرئیل و میکائیل ع که با رسول خدا و ائمه هدی است صلی الله علیه
و او از ملکوتست و در این باب کتابی تصنیف مینمایم که در آن شرح معانی این
مجملات دهم انشاء الله باب اعتقاد در موت تعالی و الله اعلم
ابن بابویه رحمة الله علیه گوید که خدمت جناب امیر ع عرض شد
که صفت مرگ را برای ما بیان فرمائید آنجناب فرمودند با خبر برا
برخورد پدر مرگ یکی از سه امراست که بر شخص وارد میشود یا بشارتست
بعیش ابدی یا بشارتست بعذاب ابدی یا ترسانیدن و هول دادن

وامر مشتبهیست که نمیداند که از کدام فرقه است اما دوست ما که
مطیع فرمان ماست پس آنست که بشارت عیش ابد یافته و اما دشمن ما
که مخالف امر ماست پس آنست که بشارت عذاب ابد شنیده و
و اما مشتبه الامریکه نمیداند حالش چیست ان مؤمنیست که سم بر وجود
نموده نمیداند کارش بکجا میرسد و خبر مبهم ترسناک وارد میشود
و باز حقتعالی او را هرگز که مساوی دشمنان ما نمیکند ولیکن بهر و نوش
میآورد از اثر بشفاعت ما پس بدانید و فرمان ببرید و اعتماد مکنید
و عقوبت الهی را کوچک مدانید که بعضی از اسرافکارانند که شفاعت
ما بایشان نمیرسد مگر بعد از عذاب الهی در سنه هزار سال و از حضرت
امام حسن ع سؤال شد که چیست ایمان که مردم ندانسته اش فرمود
شادیست که بر مومنان وارد میشود و قتیکه حرکت داده میشوند
از دار رغب بعیش ابد و عظیم مملکه آگه وارد میشود بر کافران چون بره

میشوند از بهشتشان که دنیاست بسوی آنشی که تمام وفانی نمیکرد

و در آنوقت که شدت نمود کار بر امام حسین ع اصحاب نظر بجانب

انجناب نمودند و حال آن امام همام را بانحلال احوال خود مشاهده کردند

زیرا که چون امر بلها سخت میشد رنگهاشان متغیر میگردید و دلهاشان

میدرفشید و دلهاشان هراسان میگردید و از پا میافتادند و آن امام ع با آن

از خواص که در خدمت باسعادتش میبودند رنگهاشان میدرخشید

و اعضائشان سبک و چابک میشد و دلهاشان آرام میگرفت پس اصحاب یکدیگر

میگفتند ببینید شرکه از مرگ باک ندارد انجناب بایشان فرمود صبری

ای بزرگزادگان که نیست مرگ جز پلی که میگذراند شما را از پریشانی و بد حالی

بجنان وسیع و عیش جاوید پس کدام یک دلکراهید از اینکه انتقال یابید

از زندان بقصر و ایوان و این قوم که دشمنان شما هستند مانند کسی هستند

که از ایوان بزندان فرود آیند بدستیکه پدرم خبر داد مرا باین حکایت از

رسول خدا ص که دنیا زندان مؤمنست و بهشت کافر و مرگ جسر

مؤمنانست ببهشتهاشان و جسر کافرانست بجهنمشان نه دروغ گفته

و نه دروغ شنیده ام و از انحاسیم از حضرت امام زین العابدین ع سوال شد که مرگ

چیست فرمود برای مؤمن چون کندن جامه چرکین شپشین و غلها

سنگین و بعوض آن پوشیدن فاخرترین لباسها و خوشبوترین جامها

و سواری رهوارترین مرکبها و سکنای دلنشینترین منزلها و برای کافر

چون انکندن جامهای فاخر و انتقال از منزلهای دلنشین و بدل کردن

بچرکینترین جامها و درشتترین لباسها و موحشترین منزلها و عظیم

ترین عذابها و از حضرت باقر ع سوال شد که مرگ چیست فرمود که همان

خوابیست که شما را هر شب میآید مگر انکه مدتش طولانیست بیدار

نمیشوید از خواب تا روز قیامت پس هر که در خواب دیده از انواع فرح

و شادی چندانکه اندازه نداشته باشد و از انواع هولها انچه در

حساب نکنند ملاحظه نمائید که چگونه است حال کسیکه شادمان
گردیده در خواب باهراسان اینست مرگ پس مستعد باشید برای آن
وازحضرت صادق ع سوال شد که صفت مرگ را برای ما بفرمائید فرمود
مرگ برای مومن مثل خوشترین بوئیست که ببوید واز عطرش بوجد آید و
بالمره تعب والم از او منقطع گردد و برای کافر مثل گزیدن افعیها وعقربها
وسخت تر از اینهاست یکی عرض نمود که قوی میکوبند مرگ سخت تر است از زیدن
باره‌ها وچیدن بمقراضها و سرکوفتن بسنگها وگرد انیدن میل آسیاد
در دیده‌ها انحضرت فرمود چنین میباشد بر بعضی از کافران وفاجران
آیا نمیبینید که بعضی از انها معاینه میبینند این شدتها در دم نزع و
آنست که سخت تر است از این واز تمام عذابهای دنیا عرض نمودند پس
چیست که ملاحظه مینمائیم کافر را که نزع بر او اسان میشود خاموش میگردد
صحبت میدارد
ودلبرده میشود ومیخندد وتکلم مینماید ودر میان مومنان هم بعضی چنان
میباشند

میباشند ودر جمله مؤمنان وکافران بعضی نزد سکرات موت این
سختیها را میکشند فرمود هر کونه راحتی که مؤمن را در این حال باشد
ثواب عاجل اوست وهر شدتی که باشد جهت خالص ساختن او
از گناهان تا وارد اخرت شود در حالیکه پاک وپاکیزه باشد ومستحق
ثواب الهی فارغ از هر مانعی الا همان که گذشته وهر آسانی که بر کافر دران
دم باشد برای آنست که مزد هر عمل نیکی که در دنیا کرده باز یافت نماید
تا وارد اخرت شود در حالیکه هیچ نداشته الا انکه موجب عذاب
باشد بر او وهر سختی که بر کافر است در این وقت اول عقوبت اوست نزد
آخر شدن اعمال نیک او واین بجهت آنست که حق تعالی عادل است
که جور نمینماید وحضرت امام موسی بن جعفر ع وارد شد بر این مرد یکه
در سکرات غرق بود وجواب نمیداد کسیرا که آوازش مینمود پدر
حاضران عرض نمودند که کاش حال رفیق خود را میدانستیم وکیفیت مرگ را

فرمود مرگ آلت صاف نمودنست خالص میکند مؤمنانرا از گناهان
واخرالمی میباشد که میرسد باپشان وکفاره اخرین وبالیست که میرود
برایشان وخالص مینماید کافرانرا از حسنات انها ومیباشد اخرلذتی یا
نعمتی یا رحمتی که میرسد بانها وان اخر ثواب حسنه ایست که میباشد
برای انها واما ان رفیق شما پس بتحقیق که خالی شد از گناهان خالی شدنی
وصاف شد از معاصی صاف شدنی وخالص گردید تا پاک شد چنانکه پاک
میشود جامه از چرک وقابل معاشرت گردید باما اهل بیت ودر خانه
ما خانه ابدی ومردی از اصحاب امام رضاع بیمار شد امحضرت عیادتش
فرمود وباو فرمود حال خود را چگونه می یابی عرض نمود مرگ را دیدم بعد از انکه
از خدمت شما مرخص گردیدم فرمود چه طورش دیدی عرض نمود عجب دردناک
شدید فرمود مرگ اندیده ای ولیکن حالتی را دیده ای که بدان باخبرت
میکند وبعضی از حالات انرا بتو میشناساند اینست وغیر از این نیست که

مردم دو قسمند یکی راحت یافته بمرگ ودیگری مرگش سبب راحت خلق
پس تازه کن ایمانرا بخدا وبنبوت وبولایت ائمه هدی که باستراحت باشی آنمرد
بفرموده حضرت عمل کرد وان حدیث طولانی است وما موضع احتیاج را
ازان گرفتیم واز حضرت امام محمد تقیع سؤال شد که این مسلمانان را چه
حالست که از مرگ کراهت دارند فرمود جهت انکه نشناختند ش ازان
جهت مکروهش داشتند واگر شناخته بودندش وبحقیقت از دوستان
خدا بودند هرآینه دوستش میداشتند وهرآینه میدانستند که آخرت
برای ایشان به از دنیاست باز فرمود ای بنده خدا چه حالست طفل
ودیوانه را که سر باز میزنند از دوائی که شفیه بدن انشان مینماید ودرد
را از ایشان رفع میکند فرمود این بجهت نادانی انهاست بمنفعت دوا
وفرمود قسم بانخدائیکه مبعوث فرموده محمد صرا بحق ببپیغمبری که هرکس
مستعد مرگ شود چنانچه باید خواهد دانست که مرگ نافع بوده برای

او از دواء برای ان محتاج عالج بدستیکه اگر دانند که مرگ بجهة نعمتها
منجر میشود هرگز نه میطلبند ش اشد از انکه عاقل عاقبت اندیش دوا
را طالب است جهت دفع افتها و تحصیل انواع سلامت و حضرت امام علی
النقی ع بر باین ریضی از اصحاب خود وارد شدند در وقتیکه میگریست
و جزع از مرگ مینمود پس آنحضرت فرمود ای بنده خدا از مرگ میترسی
بعلت اینکه از او نمیشناسی آیا خود را چنان میبینی که چون چرکین شود
جامهٔ تو و کثیف کردد و متادی شوی از شدت کثافت و چرک و بدبوئی
جراحت و جرب شود و بدانیکه شست شوی حمام همه اینها را ازالت مینماید
ایا در اینصورت نمیخواهی بحمام روی و اینها را از خود بشوئی ایا بر تو شاق
نیست که بحمام نروی و اینها بر تو بجا بماند عرض نمود بلی یابن رسول الله
فرمود پس آنمرگ همان حمامست و آن آخر فقره ایست که باقی بوده بر
تو از صاف نمودن گناهان تو و پاکیزه ساختن تو از بدیهای تو پس چون

تو

تو وارد شدی بر مرگ و از ان گذشتی نجات از هر غمی یافتی و همی و اذیتی
و رسیدی بهر شادی و فرحی در ان حال آنمرد آرام گرفت و نشاط
یافت و تن در داد و چشم خود را بر هم نهاد و روانه راه اخرت گردید
و از حضرت امام حسن عسکری ع سؤال شد که مرگ چیست فرمود
تصدیق بامریکه نمیباشد مترجم گوید یعنی باعتقاد ظاهر پنان بحال انحضرت مصنف گوید
فرمود خبر داد مرا باین پدرم از پدرش از جدش از صادق ع پس فرمود
بدرستیکه مؤمن چون بمیرد مرده نیست و کافر است که مرده واقعیست
حقتعالی میفرماید که بیرون میاورد خداوند زنده را از مرده و
بیرون میاورد مرده را از زنده یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از
مؤمن و مردی شرفیاب حضور جناب رسالت مآب ص کردید عرض
نمود یا رسول الله مرا چه حالتست که مرگ را دوست نمیدارم فرمودند
مالی داری عرض کرد آری فرمودند پیش فرستاده ای عرض نمود

فرمودند از انجاست که مرکرا دوست نمیداری و مردی از ابوذر

رضی الله عنه پرسید که ما را چه حالتست که مرگ را ناخوش میداریم

گفت بسبب آنکه شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را خراب پس مکروه

میدارید که از آبادی بویرانی منتقل شوید و از او سوآلش کرد که چگونه

میبینی ورود ما را بر خداوند گفت اما نیکوکار چون غائبیست که

وارد اهل خود شود و اما بد عمل چون بنده گریخته که بحضور آقا برد

و سد پرسید پس در نزد خدا احوال ما چگونه میباشد گفت عملها

خود را بر کتاب الهی عرضه دهید بدرستیکه حقتعالی میفرماید

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بتحقیقکه نیکان در نعمتند وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ

و بدرستیکه ناکاران در جهنمند انمرد گفت پس رحمت خدا کجاست

ابوذر گفت إِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ رحمت الهی نزدیک نیکوکارانست

باب اعتقاد در سوال قبرها

سوال قبر حقست وچاره از آن نیست هر که درست جواب گفت

و رحمت وکل و کاله

فائز شد براحت در قبر و ببهشت در آخرت و بپیشتر عذاب قبر بعلت

سخن چینی و بدخلقی و بیمبالاتی بولست و نهایت مرتبه عذاب قبر مومن

مثل اختلاج چشمست یا مثل تاثر نیش حجامت و این کفاره شته کناهان

اوست که کفاره انها کردیده همها و غمها و مرضها و سختی جان کندن

بدرستیکه جناب رسول ص فاطمه بنت اسد را در پیراهن مبارک خود

کفن نمودند بعد از آنکه زنها از غسلش فارغ کردیدند و انجناب جنازه اش را

بر کردن مبارک بار نمودند و متصل در زیر جنازه اش میبودند تا وارد

قبرش فرمودند انکاه بر زمینش گذارده خود داخل قبر شدند و در آن

بپهلو خوابیدند پس برخواستند و فاطمه را بر دست کرفته در قبر ش

گذاردند بعد از آن سر مبارک را پیش برده رازی در از با او کفتند و

با و میفرمودند پس رث انکاه بیرون آمدند و خاک بر او هموار فرمودند

و هر که جواب صواب داد
از برای او وسعت ضیاء قبر و
از اب داغ در قبرش و
بجهنم افکندن در آخرت

بعد از ان سر مبارک نزد یک قبرش بردند و مردم شنیدند که میگفت
خداوندا بتو سپردمش پس مراجعت فرمودند اصحاب عرض نمودند یا رسول
الله امروز شما را دیدیم که وضعی فرمودید که پیش از این روز نکرده
بودید فرمودند امروز نیکی ابوطالب را کم کرده ام چنان بود فاطمه
که چون نزد او چیزی میبود مرا بر خود و اولاد خود ترجیح میداد و من
وقتی ذکر قیامت مینمودم و میگفتم که مردم برهنه محشور میشوند
فاطمه گفت وافضیحتاه من ضامن برای او شدم که خدا او را در لباس بر
انگیزاند و ذکر نمودم فشار قبر را فاطمه گفت واضعفاه من برایش ضامن
گردید که خدا او را کفایتش نماید پس در پیراهن خودم کفنش نمودم و
در قبرش پهلو خوابیدم بسبب این و سر نگون براو شدم و بزانش دادم
جواب سوالی را که از او میشد و بدستیکه او سؤالش از پروردگارش
پس گفت الله ربی و سؤالش از پیغمبرش پس جواب داد محمد و سؤالش از

ولی و امامش پس جواب براو دریسته گردید من کفنش پیرهن پیرهن و

باب اعتقادات در رجعت

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب رجعت اینست
که برگشتن بدنیا حق است که حق تعالی در قرآن فرموده ایا ندیده ای بسوی
آنقوم که بیرون رفتند از دیارشان و آنها چندین هزار میبودند از
ترس مرگ پس فرمود بانها خداوند که بمیرید باز زنده شان نمود آنقوم
هفتاد هزار خانه وار بودند و هر ساله طاعون در انها میافتاد و
اغنیا چون میتوانستند بیرون میرفتند و فقراء بعلت ضعفشان میماندند
پس طاعون در انها که بیرون میرفتند کمی میشد و در باز ماندگان
بسیار و باز ماندگان میگفتند اگر بیرون رفته بودیم طاعون بما نمیرسید
و بیرونیان میگفتند اگر مانده بودیم ما را طاعون زده بود چنانچه
انها را زد پس اتفاق نمودند بر انکه کلا از دیار خود بیرون روند چون

موسم طاعون شود پس با تمام بیرون رفتند و بر کنار دریا منزل کردند و چون
وارد بنهای خود شدند حقتعالی ندا فرمود که بمیرید پس همگی بمردند
و گذرندگان راه را پاک از انها نمودند و بدینحال باقی ماندند چندانکه خدا
خواست بعد ازان یکی از پیغمبران بر آنمردگان گذشت که اورا ارمیا میگفتند
ارمیا عرض نمود پروردگارا اگر خواهی هر آینه زنده شان میفرمائی و ازاین
پس بلاد تورا اباد میسازند و بندهای تورا میزایند و تورا بندگی میکنند
با سائر هر که بندگی تو میسازد در آنحال حقتعالی باو وحی فرمود که میخواهی
آنها را برای تو زنده کنم عرض نمود بلی حقتعالی انها را برای او زنده نمود و
فرمود برانگیزانید با او و این قوم مردند و بدینها برگشتند و باز باجلهای خود رفتند
و ایضا در قرآن فرموده یا مانند آنشخصیکه گذر نمود بر قریه ای وقتیکه
دیوارهای آنقریه بر روی سقفهایش افتاده بود آنشخص گفت کی زنده میسازد خدا اهل این
قریه را بعد از مرگشان پس حقتعالی میراند آنشخص را صد سال بعد ازان

زنده اش نموده فرمود چه قدر وقت توقف نمودی یعنی در حالت
مرگ عرض نمود یکروز یا پاره از روز فرمود بلکه صد سال توقف
کردی پس ملاحظه نما طعام و شرابت را متغیر نشده و نگاه بالاغت کن
و باید که تورا نشانی قرار دهیم برای اعتقاد مردم و نظر نما باستخوانها
که چگونه بالای هم ترکیب مینمائیم پس گوشت بر انها میپوشانیم چون انشخص را
حال معلوم شد گفت دانستم که خدا قادر بر کل اشیاست مصنف گوید
پس ان شخص مرد صد سال و باز بدنیا آمد و بعد باجل خود مرد و نام او
عزیر است و حقتعالی در قصه اشخاصی از قوم موسی ع که برای وعده گاه
پروردگار انتخاب شده بودند فرموده که باز زنده کرد پیشان بعد از
مردنشان کی شاید شکر نمائید و بیان این معنی انست که چون بنی اسرائیل
سخن خداوند را استماع نمودند گفتند اعتقاد نمیکنیم تا خدا را عیان نبینیم
و لهذا انها را صاعقه گرفت بسبب ظلمشان و مردند موسی ع عرض نمود

پروردگارا چه جواب بنی اسرائیل بگویم وقتیکه بنزد ایشان برمیگردم
پس حقتعالی انهارا زنده نمود و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند
وزن کردند و اولاد برای ایشان بوجود آمد و باقی ماندند در دنیا و
بعد باجلهای خود مردند و ایضا در قرآن خطاب بیهود فرموده وقتیکه بیرون میاورم
مردگانرا باذن من پس همه اموانی که حضرت عیسی ع زنده نمودشان
باذن خداوند بدنیا برگشتند و دران باقی ماندند بعد ازان باجلهای
خود مردند و اصحاب کهف در غار کوه سیصد سال بخواب مرده ماندند
بنه سال زیاده باز حقتعالی انهارا زنده نمود و بدنیا برگشتند که از
هم احوال بپرسند و قصه ایشان معروفست و اگر کسی گوید که حقتعالی
فرموده تَحْسَبُهُمْ اَیْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ یعنی خیال میکنی که اصحاب کهف
بیدارانند و حال انکه بخواب رفتگانند جواب گفته میشود که انها
مردگان بودند و بتحقیقکه حقتعالی از زبان انها فرموده یا وَیْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا

مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ یعنی اصحاب کهف گفتند
ای وای ما کی برخیزانید ما را از خوابگاه ما اینست انچه وعده
داده خداوند رحمن و در صورتیکه چنین گفتند معلومست که
مردگان بوده اند و نظر باین فقرات بسیار است پس بصحت پیوست
که رجعت در امتهای گذشته میبوده و جناب نبوی ص فرمودند
که وقوع میابد در این امت مثل انچه در امم سالفه میبوده نعل
بالنعل و قُذَّةً بالقُذَّة مترجم گوید لفظ قذه بمعنی پر تیر است و پرهائی که بتیر
میچسبانند بیک اندازه است مصنف گوید پس ما را باتباع لازم آمد
که در این امت هم رجعتی باشد و مخالفان ما نقل نموده اند که چون
مهدی خروج نماید عیسی بن مریم فرود آید و در عقب او نماز گذارد و
معلومست که نزول عیسی بزمین بمعنی عود اوست بدنیا بعد از مردن
زیرا که حقتعالی میفرماید اِنِّی مُتَوَفِّیكَ وَرَافِعُكَ اِلَیَّ یعنی ای عیسی

بدرستیکه من قابض توام و بلند کرداننده توام بسوی خود و ایضاً در
قرآن فرموده که حشر نمودیم خلائق را پس احدی از ایشان را فرو نگذاردیم و
در جای دیگر از قرآن فرموده روزیکه حشر مینائیم از هر امتی فوجی از آنکسانرا
که تکذیب بعلامتهای ما مینمودند و معلوم است که آن روزیکه همه خلائق
محشور میشوند غیر آن روز پست که فوجی محشور میکردند و ایضاً فرموده
که کافران قسم یاد نمودند که زنده نمیکند خداوند کسیرا که میمیرد بلی
وعده ایست بر او لازم که زنده کند ولیکن بیشتر مردم نمیدانند یعنی در رجعت
بدنیا بدلیل آنکه فرموده برای آنکه بیان کند خداوند آن امریرا که اختلاف
در آن مینمایند و بیان کردن در دنیا میسر نشاید نه در آخرت و عنقریب کتابی
مختص رجعت خواهم نوشت که مشتمل بر بیان کیفیت و ادله صحت آن باشد انشاء الله
و اعتقاد شیخ باطل است و هر که بر دین شیخ باشد کافر است زیرا که متضمن ابطال

باب اعتقاد در رجعت بعد از موت

نار است

این

این بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب بعث بعد از موت
اینست که آن حضرت و جناب نبوی ص فرمودند ای پسران عبد المطلب
بدرستیکه پیش رو جماعت برای تعیین منزل مناسب در دروغ بگسان
خود نمیگویند باخداشیکه مرا مبعوث نموده بحق پیغمبری که هر آینه خواهید
مرد چنانچه بخواب میروید و هر آینه زنده خواهید شد چنانچه بیدار
میشوید و نیست بعد مردن خانه ای بجز بهشت یا آتش و آفریدن همه
خلائق و زنده کردن ایشان نزد قدرت خداوند مثل آفریدن و دوباره
زنده نمودن یکنفس است حضرتعالی فرموده ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة

باب اعتقاد در حوض کوثر

این بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب حوض اینست که آن حضرت
و انکه بهنای آن مابین ایله و صنعاء است و آن حوض پیغمبر است ص
و در آنست از برای بهشتها بعدد ستارگان آسمان و انکه صاحب اختیار آن در

این

روز قیامت پادشاه مؤمنان علی بن ابیطالب ع است ازان دوستانش را
آب میدهد و دشمنانش را جواب و هرکه ازان سیرابی بنوشد دیگر هرگز
تشنه نمیشود و هرآینه طپش خواهند نمود فومی از اصحاب من در
حضور من درحالیکه من بر سر آنحوضم پس گرفته میشوند و بسمت چپ
من فریاد میزنم که پروردگارا اصحابم اصحابم جواب میرسد که نمیدانی بعد
ازتو چه کردند

باب اعتقاد در شفاعة

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب شفاعت اینست که
ان حقست و شفاعت برای کسیست که خدا دینش را پسندیده باشد
از صاحبان گناهان کبیره و صغیره و اما توبه داران از گناهان محتاج
بشفاعت نیستند و جناب نبوی فرمودند هرکه ایمان نیاورد بشفاعت من
خدا شفاعت مرا نصیبش ننماید و فرمودند شفاعت کننده ای مقبول
تر از توبه نیست و رتبه شفاعت برای انبیاست و اولیاء و اوصیاء و مؤمنین

و ملائکه و بعضی از مؤمنین شفاعت مینماید برای مثل ربیعه و مضر
که دو قبیله عظیمه اند و از مؤمنین که کمتر شفاعت میکند سی نفر را شفاعت
مینماید و شفاعتی نمیباشد برای اهل شك و شرك و نه برای اهل کفر و انکار
ملکه خاص گناهکاران

باب اعتقاد در وعد و وعید الهی

اهل توحید است
ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب وعد و وعید اینست
که هرکس خدا او را وعده ثوابی بر عملی داده ان ثواب حاصل میشود برای
انکس و هرکه را وعید عقابی بر عملی فرموده مختار است اگر عذابش کند
بعدل اوست و اگر عفوش نماید بفضل اوست و خداوند ستمکار نیست
برای بندگان و حق تعالی فرموده بدرستیکه خدا نمیامرزد اینرا که شرك
باو آورده شود و میآمرزد ما دون آنرا شرك را برای هرکه میخواهد و الله اعلم

باب اعتقاد در انچه بر بنده نوشته میشود

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب نوشتن اعمال آنست

که هیچ بنده ای نیست مگر آنکه دو ملک موکلند که براو می نویسند
کل اعمالش را پس هر کس قصد عمل خیری کند یکحسنه برایش نوشته شود
و اگر بفعل آورد ده حسنه مکتوب گردد و اگر قصد بدی نماید نوشته
براو نمیشود تا از او آنعمل سر زند و چون مرتکب شود همان یکی براو نوشته
گردد لکن از وقتیکه که مرتکب آنشد تا هفت ساعت مهلت داده میشود
اگر در اینظرف مدت توبه نماید نوشته نمی شود والا نوشته میشود و
آندو ملک بر بنده می نویسند هر چیز یراحتی دیدن در خاکستر را حضرت حق
در قرآن فرموده بدستیکه کماشته بر شما بند هر آینه حافظان اعمال
نویسندگان کرام میدانند هرچه شما میکنید و جناب امیر ع در مدح کمیل ع
که بیمصرف حرف میزد باو فرمودند با هذا بدستیکه تو بقلم ملائکه
خود میدهی مکتوبرا بسوی پروردگارت پس بگو چیزرا که بکار تو
میاید و واگذار امریرا که بکارت نمیاید و ایضا فرمود مرد مسلمان دائما

بنو

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب اعراف آنست که

اعراف مکان تفضیلیست میان بهشت وجهنم برایخ مردانی هستند که هرکس را

بسیما میشناسند وایشان سفیران ما وصیاء آنجا بند داخل بهشت

نمیشود مگر آنکه شناسای ایشان بوده وایشان شناسای او بوده اند

وداخل آتش نمیگردد الا کسیکه ناشناس ایشان بوده وایشان ناشناس

او بوده اند ونزد اعراف حاضرند آنکسانیکه کارشان معوق مانده تا

امر خدا درباره انها صادر شود یا اینکه عذابشان کنند یا اینکه بازگشتشان بعفو

باب اعتقاد در صراط

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما درباره صراط اینست که آن

حقست وانکه ان جسر جهنمست وگذار کل خلق بر آنست حقتعالی فرموده

احدی از شما نیست مگر انکه الیته وارد شونده جهنمست واین بر پروردگار

توحتما لازمست وصراط بوجه دیگر اسم معصومین علیهم السلام است پس هرکس

ایشان را در دنیا واطاعتشان نمود حقتعالی او را گذار از آنصراط

میدهد که جسر جهنم است در روز قیامت وجناب نبوی

بجناب امیر فرمودند یا علی چون روز قیامت شود من وتو و

جبرئیل میشنیم بر صراط مگر ونمیگذرد بر صراط مگر کسیکه

برائی داشته

باب اعتقاد در عقبات

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب انست

که اسم هر عقبه ای از عقبات صراط اسم فرضیست یا امری یا

نهی وچون آدمی که اسم یکفرضی از واجبات تکلیفی دارد واین شخص

تقصیر در انواجب نموده باشد در انعقبه محبوس میگردد ومطالبه

حق خداوند از او میشود اگر از عهده برآمد بواسطه عمل صالحی که

انداخته یا بوسیله رحمتیکه او را دریافته نجات میابد از آنعقبه

تا عقبه دیگر وپیوسته دفع میشود از عقبه بعقبه ومحبوس میگردد

نزد هر عقبه و پرسش میشود از تقصیر یکه دران واجبی نموده که
هم نام انعقبه است پس اگر از همه عقبات بسلامت گذشت میرسد
بخانه بقاء و زنده میشود بآنجائیکه مردن دران هرگز نیست و خوشوقت
میگردد بسعادتیکه سخنی بعد ازان هرگز نیست و ساکن میشود در جوار
خداوند با پیغمبران و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان از بندگان
خدا و اگر نزد عقبه ای محبوس گردید و مطالبه شد بدانچه که تقصیر
دران نموده و نجاتش نداد عمل صالحیکه پیش انداخته باشد و نه رحمتی
از جانب الله او را دریافت در پای او از انعقبه اش میلغزاند انگاه او
در آتش جهنم است نعوذ بالله و مجموع این عقبات بر صراط است اسم یکعقبه
از انها ولایتست بازداشته میشوند تمام خلائق نزد آنعقبه و سؤال
میشوند از ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و امامان بعد از او علیهم السلام
پس هر که بجا آورد از صراط گذشت و نجات یافت و هر که بجا نیاورد

ماند و بجهنم در افتاد و اینست که حضتعالی فرموده و قِفُوهُم اِنَّهُم
مَسئُولُونَ نگاهشان دارید که از انها سوال باید بشود و اسم یکعقبه مرصاد
است بمعنی کمینگاه و اینست قول الهی اِنَّ رَبَّکَ لَبِالمِرصَادِ بدرستیکه
پروردگار تو هر آینه در کمینگاهست و حضتعالی میفرماید بعزتم و
جلالم قسم که از من نجاو رنمیتواند ظلم هیچ ظالمی و اسم عقبه ای از انها
رحمتست و نام عقبه ای امانتست و اسم عقبه ای نماز و باسم هر فریضه ای
واجبی و فرضی عقبه ایست که بنده نزد ان محبوس میشود و الله اعلم

باب اعتقاد در حساب و میزان

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب حساب اینست
که از حضتست بعضی حسابها را حضتعالی خود میرسد و بعضی را حجتهای
خدا صلوات الله علیهم میرسند حساب انبیاء و رسل و ائمه را حضتعالی
خود میرسد و هر پیغمبری حساب اوصیاء ش را میرسد و اوصیاء باب

امتان را مپرسند و حقتعالی شاهد است بر پیغمبران و رسولان
و ایشان شاهدند بر ائمه و ائمه شاهدند بر مردم و اینست فرموده
حقتعالی در قرآن که تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما گواه بر مردم باشید
و ایضا فرموده چگونه است در وقتیکه از هر گروهی گواهی بیاوریم
و تو را بر اینها گواه بیاوریم و ایضا فرموده اما پس کسیکه باشد بر
امر دوشنی از پروردگارش و پیروی او باشد گواهی از او و مراد از این
گواه امیرالمومنین ع است و ایضا فرموده بدرستیکه بسوی ما
رجوع ایشان و بر ماست حساب ایشان و حضرت صادق ع سئوال شد
از معنی اینکه حقتعالی در قرآن فرموده که میتهیم ترازوهای عدل را
برای روز قیامت پس کسر داده نمیشود هیچ نفسی از حق هیچ نفسی انحضرت فرمود
ترازوها پیغمبران و اوصیاء ند و از جمله خلق کسانی هستند که بیحساب
داخل بهشت میشوند و اما سئوال پس از همه خلق سئوال میشود بدلیل
قول

سئوال

قول الهی که در قرآن فرموده هر اینه البته سوال خواهیم نمود
کسانیرا که پیغامبر بسوی ایشان فرستاده شده و هر اینه البته خواهیم
سئوال نمود فرستادگانرا یعنی از دین و اما گناه پس سئوال نمیشود
از آن الا کسیکه حسابش میشود حقتعالی در قرآن فرموده در
رونجز اهیچ ادمی و پری سئوال از گناهش نمیشود یعنی از پیروان پیغمبر
و ائمه صلی الله علیهم و بس نه دیگران چنانچه در تفسیرش وارد شده
و هر حساب شونده ای عذابکار است که همه عذابش همان طول مدت
توقف باشد و هیچکس نجات از آتش نمیابد و داخل بهشت نمیگردد بعمل
خود مگر برحمت خداوند و حقتعالی به بندگان از اولین و آخرین خطاب
میفرماید بجمله عملهای ایشان بیکسخن گفتن که هریك داستان خودرا
میشنوند و غیر از انداستانرا نمیشنوند و هریك چنان میپندارند که
روی سخن خداوند با اوست نه با دیگری و در قدر مدت نیمساعت

از ساعتهای دنیا حساب اولین واخرین را مفروغ میناید و ابرار میدهد
برای هر آدمی نوشته که از اکشاده میبیند و آنوشته کل اعمالش را
براو میگوید و فروگذاشت نمینماید هیچ عمل کوچکی و نه بزرگ را مگر همه
را ضبط نموده وحضتعالی بنده را حساب کننده خودش قرار میدهد
وحکومت نمایند برخودش باینظر بقلکه باو میفرماید بخوان نوشته اعمال را
امروز کافیست نفس تو حساب کننده برتو وحضتعالی مهر میزند بردهنها
قومی و شهادت میطلبد از دستها و پاهاشان بهر عملی که در دنیا میکرده اند وجمع اعضایشان
وانقوم بپوستهای بدن خود کوبند چرا شهادت برما دادید جواب
کوبند بزبان در اورد ما را انقادر بکه بزبان آورد هر چیز را واو
افرید شما را اول بار و بسوی او باز میگردید و شما آن نبودید که بپنهان
داشتن نگذارید که شهادت برشما دهند کوشهای شما و نه چشمهای
شما و نه پوستهای بدن شما ولیکن پنداشتید که خدا نمیداند بسیاری

از انعلها را که میکنید وجداگانه کیفیت امر حساب را در کتاب حقیقه
المعاد بیان

باب اعتقاد در بهشت و دوزخ

خواهم نمود
ابن بابویه رحمه الله علیه کوید اعتقاد ما در باب بهشت انست
که ان دار بقا و خانه سلامتست نه مرك در انست و نه پیری و
نه بیماری و نه مرض و نه آفت و نه زمستان و نه گرمی و نه غم و نه هم و نه
احتیاج و نه فقر و ان خانه توانگری و خوش گذرانی و خانه اقامت
و کرامتست و در بهشت نمیرسد تعبی باهلش و نمیرسد بایشان خستکی
و برای ایشانست در ان هرچه دلها بان رغبت میکند و چشمها
را خوش میاید و ایشان در انجا همیشه باشنده اند و بهشت خانه ایست
که اهلش در جوار خدا و ندند و احباء او و دوستان او و اهل کرامت
او ند و بهشتیان اقسام دارند مرتبه بمرتبه بعضی هستند که تمتع
انها بتسبیح و تقدیس و تکبیر حضتعالی است در جمع ملائکه و بعضی

شغم میپنا پند با کل و شرب و میوها و نخلها و حور العین و خدمت فرمائی

ولدان مخلدین و نشستن بر پشتیها و دوشکها و پوشیدن لباسهای

سندس و حریر و هر یک شغم میناپند بهر قسمیکه راغب میباشند و

میخواهند موافق انچه همنشان بآن تعلق کرفته و باو عطا میشود همان

چیزیکه عبادت حضتعالی را برای آنچه کرده و حضرت صادق علیه السلام فرموده

که مردم بر سه قسم عبادت خداوند میپنا پند صنفی بندکیش میکنند تا میوه

ثوابش و این رسم بندکی مزدوران است و صنفی از ترس آتش او بندکیش میپنا پند

و این طرز بندکی بندها ست و صنفی بسبب محض دوست داشتن او

بندکیش میپنا پند و ان شیوه بندکی بزرک منشانست و اعتقاد ما

در بان اتش الهی انیست که ان خانه خوازی و دار اشقا مست از اهل

کفر و معصیت و در انجا پیوسته مقیم نمیمانند الا اهل کفر و شرک و

اما کاهکاران اهل توحید بیرون میایند بشفاعتیکه انها را در میابد

رحمتیکه بانها میرسد و روا نیشد که بهیچکس از اهل توحید الی

از اتش نمیرسد در وقتیکه داخل اتش میشوند و همان در وقت بیرون

آمدن ازان مشامهان میشوند و ان المها جزای انعلها که مرتکب

شده بوده اند میباشد و حضتعالی ستمکاره نیست البته برای بندکان

و اهل نار حقا که مسکینانند نه حکم برانها میشود که بمیرند و نه

تخفیف داده میشود برانها ذره ای از عذابش و بمذاقشان نمیرسد خنکی

و نه شربتی مکر آب داغ جهنم و چرک و ریم جهنمیان جزائی موافق عمل

و اکر طعام طلب کنند ز قوم بانها میدهند و اکر استغاثه از عطش

نمایند فریاد رسی انها با آبی میشود مثال مس کداخته که صورتها

را کباب میکند عجب بد شربتیست و بد ارامکاهیست و از مکان

دوری او از بانها میرسد و میکوینداری پروردکار ما بیرون آر ما

از اتش و اکر دیکر معاودت بعلهای کذشته نمودیم ستمکاران خود ما

پس چندی مضائقه جواب از انها میشود انگاه بانها گفته میشود
که نفسکیر شوید چون سگ و سخن با من مکوئید و جهنمیان
فریاد میزنند که ای مالک جهنم پروردگار تو کار ما را یکسو باید
که بمیریم مالک جوابشان گوید که شما در اینجا باشند کانید و
مرویست که حقتعالی امر میفرماید که مردانی چند را با نار ببرند
و بمالک میفرماید که با نار بگوید که قدمها شان را بسوزان که بجهنم
میرفته اند و مسوزان دستها شان را که بسوی من بدعا برمیداشته اند
و مسوزان زبانها شان را که تلاوت قرآن بسیار مینموده اند و مسوزان
چهرها شان را که وضو را کامل میساخته اند پس مالک میگوید ای
اشقیا حال شما چه بوده جواب گویند ما برای غیر خدا کار میکرده ایم
پس خطاب بانها میشود که بگیرید ثواب خود را از همانکه عمل برآنرا
نموده اید **واعتقاد** ما در بیان جنت و نار انست که هر دو الحال

خلق

موجودند و افریده شده اند و انکه جناب نبوی ص در معراج داخل
بهشت شده و جهنم را رؤیت نموده و **اعتقاد** ما انست که
از دنیا نمیرود تا جای خود را از بهشت یا جهنم نبیند و مؤمن از دنیا
نمیرود تا اینکه دنیا را بلند میکنند برایش بنیکوترین صورتیکه
مشاهده نموده و بلند مینمایند مکان اخرتش را و اختیار را باو وامیگذارند
و او اخرتش را اختیار مینماید پس در آنهنگام قبض روحش میشود و منعارف
که چون وقت جاندادن میشود مردم میگویند فلانکس جان خود میبخشد
و معلوم است که آدمی چیزیرا نمیبخشد مگر اینکه بطیب خاطرش باشد و
نه اینکه بزور باشد یا جبر یا اکراه **و اما بهشت** آدم ع با غیست از جنتهای
دنیا که طلوع میکند آفتاب دران و غروب مینماید و جنت جاودانی
نیست زیرا که اگر بهشت جاودانی بود آدم ع هرگز بیرون ازان نمیرفت
و اعتقاد ما انست که ثواب مقیم ابدی میشوند اهل جنت در جنت و بقا

اهل آتش در آتش واحدی نیست که داخل بهشت شود تا اینکه اول
جایش را از آتش باو بنمایند و بگویند این مکان تو است که اگر نافرمانی
کرده بودی البته در اینجا بودی و احدی نیست که داخل آتش شود
تا اول جایش را از بهشت باو نشان دهند و گویند این مکان تو است
که اگر فرمان خدا برده بودی هر آینه در آن بودی آنگاه اینها منزلها
اینها را بمیراث میبرند و اینها منزلهای اینها را این است قول الهی که گفت
میراث برانند که بمیراث میبرند فردوس را ایشان در آنجا دائما متمتع
و مؤمنی که اقل مراتب منزلت را در بهشت دارد آنست که مالک ده مقابل
ملک تمام دنیاست

باب اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب و امور الهی

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب آنست که
بیت المعمور بعد از آن نازل شده در
ماه رمضان در شب قدر یکجا بدو
بیت المعمور در مدت بیست سال
و اینکه حضرتعالی عطا فرموده سمعش
محمد را تمامی علم یکجا بعد از آن
باتحاف فرموده. تحمیل مکن
بقرآن پیش از آنکه وحی آن
بسوی تو وارد شود و ورود
حرکت مده بقرآن زبانت را
برای آنکه تعجیل کرده باو
بآن بدرستیکه برماست
جمع نمودن آن و خواندن آن
پس چون خواندیم ما
تو تابع خواندن آن
شو بعد
برماست
بیانش ص

میکند و میخواند چیزی را که در آن نوشته و آنرا بمیکائیل القاء میکند
و میکائیل بجبرئیل القاء مینماید و جبرئیل بپیغمبران القاء مینماید و
اما وضع غشی که پیغمبر را میگرفت آن مثل بکه سنگین میشد و عرق
مینمود در آن حالت خاص وقتی بود که حضرتعالی خود با آنجناب تکلم
میفرمود و اما جبرئیل چنان بود که بدون اذن خواستن وارد آنجناب
نمیشد از روی احترام آنجناب و در حضور حضرتش بندوار می نشست

باب اعتقاد در قرآن

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در شان قرآن چنانست
که آن کلام خدا و وحی او و فرو فرستاده او و سخن او و کتاب اوست
و اینکه باطل وارد قرآن نمیشود نه از پیش و نه از پس و اینکه از داستانهای
حقست و سخن قطعست و افسانه نیست و حضرتعالی احداث نمایند
و نازل کننده و

باب اعتقاد در کیفیت قرآن

پروردگار و حفظ کننده آنست
و نزد ما بهترین مرسد و دلیل صدق و راستی انها در کتاب الهیست بزبان عربی که فرمود
انجا عتیکه فرا میگیرند شان ملائکه در حالیکه پاکیزگانند میگویند سلام بر شما داخل بهشت
شوید بسبب عملی که میکردید و فرموده انها عتیکه فرا میگیرند شان ملائکه در حالیکه ستمکار
جانهای خودند در میان میاندازند صلح و انقیاد را که ما بدی نمیکردیم در دنیا بلی بدرستیکه خدا
داناست باینچه بودید که میکردید پس درآئید درهای جهنم را مخلد در آن پس چه بد جایگاه است متکبران

ابن بابویه رحمة الله علیه کو بد اعتقاد ما اینست که قرآنیرا که خدا
نازل ساخته بر محمد ص همین است که در میان دو جلد است و این همین است
که در دست مردمست و زیاده براین نیست و عدد سورها این نزد
مردم یکصد و چهارده سوره است و نزد ما والضحی والم نشرح یکسوره است
ولایلاف والم ترکیف یکسوره و هرکس بما اسناد دهد که ما میگوئیم
قرآن زیاده از اینست انکس دروغگوست و هرچه روایت شده از ثواب
خواندن هر سوره از قرآن و ثواب ختم کل قرآن و جایز بودن قرائت دو
سوره در یکرکعت نماز نافله و منع از جمع دو سوره در یکرکعت فریضه
شاهد قول ماست با اینکه همه قرآن همین قدر است که در دست مردمست
و همچنین آنکه وارد شده از منع خواندن کل قرآن در یکشب و آنکه جایز
نیست که ختم شود در کمتر از سه روز شاهد سخن ماست بلکه میگوئیم
بتحقیقیکه نازل شده از آنقبیل و حجی که قرآن نیست بمقداریکه اگر بقرآن

ضم شود مبلغش هفتاد هزار آیه میشود مثل قول جبرئیل ع برای پیغمبر ص
که پروردگارت بتو میفرماید با محمد مدارا کن با خلق مثل آنکه من
مدارا میکنم و مثل قول او که بپرهیز از عداوت مردم و مثل قول او
که زیست کن چندانکه خواهی که آخر میمیری و دوست دار هرچه
را خواهی که آخر از آن جدا میشوی و عمل نما هرچه خواهی که آخر عمل
خود را ملاقات مینمائی شرف مومن نماز شب اوست و عزت مؤمن
باز داشتن اذیت است از مردم و مثل آنکه جناب نبوی ص فرمود که
پیوسته مرا جبرئیل ع سفارش بمسواک میمود حتی آنکه خوف نمودم که
دندان ریز شوم و پیوسته سفارش همسایه ام میکرد حتی آنکه گمان
نمودم که عنقریب همسایه را میراث میدهد و پیوسته سفارش زن
بمن میمود حتی آنکه گمان کردم که طلاقش نمیباید داد و پیوسته مملوک
بنده بمن میکرد حتی آنکه گمان نمودم که دران زودی مدتی را

برای ازادکردنش معین خواهد کرد و مثل قول جبرئیل ع برای پیغمبر ص
در وقتیکه از جنگ خندق فارغ گردیده بودند که یا محمد ص بدرستیکه
خداوند تورا امر میفرماید که نماز عصر را نگذاری مگر با بنی قریظه و
مثل انکه انجناب ص فرمود که امر نموده مرا پروردگارم بمدارا با مردم
چنانچه مرا مامور فرموده با دای فریضها و انکه فرموده بدرستیکه
ما گروه انبیاء مامور یم که با مردم تکلم ننمائیم مگر باندازه عقلهاشان
و فرموده بحقیقتکه جبرئیل ع بنزد من آمد از جانب پروردگارم با مریکه
چشم بان خنک و روشن شد و سینه ام بان فرح یافت میگوید که علی امیر
مومنانست و سردار پیشانی و دست و پاو انکه فرموده که جبرئیل بر من نازل شد
و گفت یا محمد ص بدرستیکه خداوند تزویج فرموده فاطمه را بعلی از فوق
عرش و گواه بران گرفته فرشتگان را پس تزویج نما او و گواه بران بگیر
بهتران امتت را و مثل این کلامها بسیار است و همگی حدیثست لکن قرآن

بحر

نیست و اگر قران بود هرآینه قرین و وصل شده بود بان نه جدا
چنانچه جناب امیر ع جمع فرمود قران را و چون نزد قوم آورد و فرمود
این کتاب پروردگار شماست بهمان نهجی که نازل شده بر پیغمبر شما
نه یکحرف دران زیاد شده و نه یکحرف کم گشته مصرفی برای ما
ندارد و نزد ما موجود است مثل همینکه نزد تو است پس انجناب
مراجعت فرمود و میفرماید فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ یعنی انداختندش بپشت سرهاشان و
خریدند بآن عوض کمیرا پس بد خریدی بود انعوض و حضرت صادق ع
فرمود قران یکیست نازل شده از نزد یکی و اختلاف همان از جانب
راویانست و بس و هرچه در قران از مقوله اینمضمونست که فرمود
یا محمد ص هرآینه اگر شرک اوری البته عملت باطل میشود و هرآینه
از زیان کاران خواهی بود و فرموده برای اینکه بیامرزد خداوند

گناهان سابق ولاحق تورا وفرموده اگر تورا اثبات نداده بودیم هرآینه
البته نزدیک شده بودیکه میل نمائی بجانب انها میل قلیلی در آنوقت
هرآینه میچشانیدیم تورا دوچندان عذاب در حیات و دوچندان عذاب مردگی
و امثال این آیها اعتقاد ما اینست
که این خطابها که ظاهر است باجناب نبوی صلعم شده عرض دیگران نمود از
بجای خود بر ما معین
باب ایاک اعنی واسمعی یا جاره میباشد یعنی منظورم تو بودی و بشنوی
مترجم گوید
زن همسایه و این عبارت مثلیست مشهور میان عرب در اینمقام مصنف
گوید وهرچه در احکام قرانی لفظ او است که در فارسی بمعنی یا میباشد
مکلف در انحکم مخیر است وهرچه در قران یا ایها الذین امنوا است یعنی
ای مؤمنان در توریة یا ایها المساکین است یعنی ای بیچارگان وهیچ آیة
نیست که اول آن یا ایها الذین امنوا باشد مگر انکه علی بن ابیطالب علیه السلام سردار
آن آیه امیر وشریف واول ایشان است وهیچ آیة نیست که بجانب بهشت برد مگر
انکه آن در شان پیغمبر صلعم و ائمه است وشیعیان وتابعان ایشان وهیچ آیة

که باتش برد مگر انکه آن در بان دشمنان ومخالفان ایشانست واگر
آیهای قرانی در ذکر امتهای اولین باشد پس هرچه خوبی در انهاست
جار پست در اهل خیر از دین اسلام وهرچه بدی باشد جار پست در اهل
شر ملت اسلام ونیست در همه خوبان وستمگران به از پیغمبر ما صلعم ونه در
همه اوصیاء افضل از اوصیاء آنجناب ونه در همه امتها افضل از این
امت که در حقیقت شیعیان اهل بیت اینجا بند نه دیگران ونیست در
جمع کل شرار بدتر از باب اعتقاد دشمنان انبیاء و رسل و حجج و ملئکه ایشان
ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در شان پیغمبران و رسولان
وحجتهای خدا علیهم السلام انست که ایشان افضل از ملئکه اند
وانکه چون حق تعالی بملائکه فرمود بدرستیکه من قرار خواهم داد
خلیفه ای در زمین ملائکه عرض نمودند ایا قرار میدهی در زمین
کسی را که فساد میکند در آن وخونها را میریزد وما تسبیح بحمد تو میگوئیم

و نقد پس برای تو میکنیم خلاصه کلام ملائکه تمنای منزلت آدم ع در
زمین بود و معلوم است که تمنا نموده اند مکرر منزلتی را که فوق منزلت
انها است و دیگر انکه علم موجب مزیت حقتعالی در قرآن فرموده
که تعلیم نمود خداوند آدم را ع مجموع اسمها بعد ازان و انمود انها
را بر ملئکه پس گفت خبر دهید مرا ای ملائکه اگر شما راست گویان
بوده اید ملئکه گفتند تسبیح تو راست ای خداوند نیست ما را
علمی مگر انچه تو ما را تعلیم فرموده باشی بدرستیکه تو دانای حکیمی
فرمود خداوند که ای آدم خبر ده ملئکه را بنامهای این اشخاص پس چون آدم ع
خبر داد شان بنامهای انها حقتعالی بملئکه فرمود که ایا نگفتم بشما
که من بتحقیق میدانم غیب اسمانها و زمین را و میدانم انرا که بروز میدهید
و انرا که پنهان مینمائید و اینها همه موجب ترجیح آدم ع میشود بر ملائکه
و آدم ع پیغمبر بود برای ملائکه بدلیل انکه حقتعالی فرمود انبئهم باسمائهم

یعنی خبر ده ای آدم ملئکه را بنامهای ان اشخاص و از جمله دلیلهای
که اثبات تفضیل آدم ع بر ملئکه مینماید امر کردن حقتعالی آنست
اشانرا بسجود برای آدم ع و معلوم است که امر نفرموده بسجود مگر برای
کسیکه افضل از انها باشد و سجود مذکور ملائکه بندگی بود برای
حقتعالی و احترام بود برای آدم ع بجهت انچه در صلب او سپرده شده
بود از پیغمبر ما ص و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و جناب نبوی ص فرمود
من افضلم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از کل ملائکه مقربین و من بهترین
خلقم و اقای اولاد آدمم و اما انکه حقتعالی فرموده که هرگز سر بیچی
نمیکند مسیح ازانکه بنده باشد مر خداوند را و نه ملائکه مقربین هم
موجب تفضیل ملائکه بر حضرت عیسی ع نمیشود و این سخن را که حقتعالی
فرموده از انراهست که بعضی مردمان بودند که معتقد خداوندی
عیسی بودند و عبادت او مینمودند و انها صنفی از نصاری بودند

وبعضی دیگر ملائکه را میپرستیدند و انها طائفه صابیان و غیرها
میبودند و ازاین رو حق تعالی فرمود که هرگز سر هیچ نمیکند مسیح از
اینکه بنده باشد مر خداوند را الی آخره یعنی هرگز مسیح و سائر معبودهای
غیر من که مشرکان عبادت انها نموده اند سر هیچ نمیپیچند از اینکه بندگان
باشند برای من و ملائکه روحانیانند و معصومانند نافرمانی نمیکنند
خدا را هرچه امر شان فرماید و میکنند انچه را مامور میکردند نه میخورند
و نه میاشامند و نه مثالم میشوند و نه بیمار و سفید مو و پیر میگردند
خوراک و آبشان تسبیحست و تقدیس و حیاتشان از نسیم عرشست
و تنعمشان با نواع علمهاست آفریدهٔ ایشانرا خداوند بقدرت خود
نورها و روحها چنانچه خواسته و اراده نموده و هر صنفی از ملائکه
محافظت میپیمایند نوعی از مخلوقات را و ما قائل شدیم بتفضیل اشخاص یکه
بتفضیل و ترجیحشان دادیم بر ملائکه بسبب انکه آنها لیکه بان میرسند

از

از انواع خلقتهای خداوندی اعظم و افضل از حال ملتکه است

باب اعتقاد در عدد انبیاء و اوصیای ایشان

واللّه اعلم

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در عدد ایشان انست
که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبرند و یکصد و بیست و چهار هزار
وصی پیغمبرند برای هر پیغمبری وصی است که وصیت باو نموده باو
خدا و چنان معتقدیم در باره جملگی که ایشان اورده اند حق را از نزد
حق سبحانه و اینکه قول ایشان قول خداست و امرشان امر خدا و اطاعتشان
اطاعت خدا و مخالفت امرشان مخالفت امر خدا و انکه هیچیک سخن
نگفتند مگر از خدا و از وحی خدا و اینکه سادات انبیاء پنج نفرند
که مدار تمام دوران کرده اند و ان پنج نفر صاحبان شریعتها ئند
و اولوالعزمند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و اله و
علیهم اجمعین و محمد سیدشان و افضل ایشانست و انکه انبیاء صحف را اورده و تصدیق

پیغمبران کرده و انکه انانکه تکذیبش نمودند البته چشندگان عذاب
دردناکند در اخرت و کسانیکه باو کرویدند و تعظیم و خدمتش و یاریش
نمودند و پیروی کردند نوریرا که خدا با او نازلشده انجماعت ایشایند
رستگاران فایزان و واجبست اعتقاد بانکه حضتعالی نیاوریده هیچ
خلقی افضل از محمد و ائمه و ایشان محبوبترین خلائقند بسوی خداوکرامی
ترین خلقند بر حضتعالی و مقدمند بر همه در اقرار بخداوقتیکه خداوند گرفت
عهد پیغمبرانرا و گواه گرفت ایشانرا بر خودشان که ایا من پروردگار شما
نیستم همه عرض نمودند بلی و انکه حضتعالی مبعوث فرموده پیغمبر خود
محمد را برای باقی پیغمبران در عالم ذر و انکه خداوند هر عطائی که بهر پیغمبری
فرموده بقدر معرفتش بپیغمبر ما محمد عطا نموده و موافق سبقت نمودنش
بسوی اقرار بانجناب و اعتقاد داریم که حضتعالی افریده مجموع خلق را برای
محمد و اهل بیت او علیهم السلام و انکه اگر ایشان نبودند خداوند نمیافرید
اسمانها

اسمان و زمین را و نه بهشت و جهنم را و نه ادم و نه حوا و نه ملائکه
و نه هیچ افریده را و اعتقاد ما انست که حجتهای خداوند دوازده
امامند اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع است بعد ازان امام
حسن پس امام حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی پس جعفر بن محمد
پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس
محمد بن الحسن حجت خدا ایستاده بامر خدا صاحب زمان و خلیفه
خداوند رحمن در زمین حاضر در کل بلاد غائب از نظر عباد صلوات الله
علیهم اجمعین و اعتقاد ما در حق ایشان اینست که ایشان اولوالامرند
که خداوند امر باطاعتشان فرموده و ایشان شاهدان بر مردمند و
ایشان ابواب الله و راه حضرت الهند و دلیلان بر خداوندند
و موضع سر علم او و بیان نمایندگان وحی او و ارکان توحید اویند
و انکه ایشان معصوم و محفوظند از خطاء و لغزش و ایشان انکسانند

که حقتعالی ناپاکی را از ایشان برده و ایشانرا خوب پاکیزه کرده و انکه
مر ایشانرا معجزها و دلیلها است و ایشان امان اهل زمینند چنانچه ستارها
امان اهل اسمانند و مثل ایشان مثل کشتی نوحست که هرکه سوار آن شد نجات
یافت و مثل باب حطه است مترجم گوید باب حطه برای بنی اسرائیل بود
و آن درگاهی بود که مامور شدند که خمیده داخل ان شوند و بگویند حطة
یعنی خدایگاه ما را ببخشاید و این عمل طریق توبه ای بود برای انها و وسیله عفوی و ان درگاه دروازه قریه اریحا از بلاد شام بودم
مصنف گوید و اعتقاد ما انست که ایشان بندگان مکرم خداوندند که
سبقت بر او نمیکنند بگفتار و ایشان بامر او عمل مینمایند و چنان معتقدیم
در حق ایشان که محبتشان ایمانست و بغضشان کفر است و انکه امرشان امر
خداست و نهیشان نهی خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و نافرمانیشان نافرمانی
خدا و دوستشان دوست خدا و دشمنشان دشمن خداست و معتقدیم
زمین خالی نماند از حجت خدا یا ظاهر و آیا نست و یا ترسان و پنهان و معتقدیم

بحق

حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگانش در زمان ما
این زمان قائم منتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است و انکه نحشره
همانکسیست که او خبر داده پیغمبر از جانب حقتعالی باسم و نسب شریفش
و انکه او همانکسیست که پر میکند زمین را بانصاف و عدل چنانچه پر
شده بظلم و جور و انکه او همانکسیست که ظاهر و غالب میفرماید
حقتعالی باو دین خود را برای اینکه غلبه دهد او را بر دین بالکلیه و
اگرچه این امر را مشرکان نخواهند و انکه او همانکسیست که فتح میفرماید
حقتعالی بر دو دست مبارکش مشارق و مغارب زمین را تا باقی نماند
در تمام زمین هیچ مکانی مگر انکه صدا بلند شود در آن باذان و دین
بالتمام مختص خداوند بوده باشد و انکه او همان مهدیست که پیغمبر باو
خبر داده و انکه او چون خروج فرماید عیسی بن مریم فرود آید و در

عقب انحضرت نماز گذارد و کسیکه در عقب انحضرت نماز گذارد مانند

کسیست که در عقب رسول خدا نماز گذارده زیرا که انحضرت جانشین

انجنابست و معتقدیم که شدنی نیست که قائم و برپاشوندهٔ غیر از انحضرت

باشد جهت انکه پیغمبر و ائمه ع بر انحضرت دلالت نموده اند باسم و نسب شریف و

به او تصریح نموده و بشارت داده اند صلوات الله علیهم اجمعین و من

این فصل را از کتاب **باب اعتقاد در عصمت** هدایه بیرون اورده ام

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در شان انبیاء و رسل و ائمه و

ملائکه صلوات الله اجمعین اینست که ایشان معصوم و پاکیزه شدگانند

از هر چرکینی و انکه ایشان هیچ معصیتی را مرتکب نمیشوند نه کبیره و نه صغیره

و نافرمانی حقتعالی نمینمایند هرچه امر شان میفرماید و هرچه مامور میشوند

میکنند و هر که ایشانرا در حالی از احوالشان معصوم ندانسته پس بتحقیق

جاهل بحق ایشان شده و هر که جاهل بایشان شد کافر است و اعتقاد ما

در شان ایشان انست که از ابتداء امرشان تا اخر همیشه معصوم و

کامل و تمام و عالم میباشند و در هیچ حالی از احوالشان متصف بنقص

و معصیتی و جهلی **باب اعتقاد در نفی غلو و تفویض** نمیباشند

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باره غالیان و تفویضیان

انست که انها کافر بخدایند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و

قدریه و حروریه و از کل اهل بدعتها و میلهای گمراه کننده و انکه

خداوند را بکوچک شمردن انها هیچ تحقیر نموده چنانچه حقتعالی فرموده

که نمیرسد هیچ بشر را که بعد از انکه خدا با و کتاب و حکمت و نبوت عطا

فرمود بمردم گوید بندگان من باشید سوای خدا و لیکن خداوند

شما را امر فرموده که ربانی باشید بانکه بودید که تعلیم کتاب مینمودید

و بانکه بودید که درس کتاب میخواندید و امر نمینماید شما را که ملائکه

و پیغمبران را خدایان گیرید یا امر میکند شما را بکفر بعد از انیکه شما

شما مسلما نانید وتحقیقا تعالی فرموده از حدید بدر مروید در دین شان و

مکوشید برخدا مکر حق را واعتقاد ما در امر پیغمبر انست که انجناب

در جنگ خیبر مسموم کردیدند ویوسته همان خوراک باز کشت بانجناب تا آنکه

تا آنکه بهمان سبب ارتحال فرمود وامیر المومنین ع را عبد الرحمن بن ملجم

لعنه الله بقتل رسانید بشمشیر یکه دران زهر بود و در غری یعنی نجف مدفون

کردید وامام حسن ع را زوجه انحضرت جعده نام دختر اشعث کندی

لعنها الله مسموم ساخت وازان وفات نمود وامام حسین ع در کربلا شهید

وقاتلش سنان بن انس نخعی لعنه الله بود و بقولی شمر بن ذی الجوشن ضبابی

لعنه الله وعلی بن الحسین سید العابدین ع را ولید بن عبد الملک لعنه الله

مسموم نمود وکشت وامام محمد باقر ع را ابرهیم بن ولید لعنهما الله مسموم ساخت

وکشت وامام جعفر صادق ع را ابو جعفر منصور دوانیقی لعنه الله مسموم

کرد وکشت وامام موسی ع را هرون الرشید لعنه الله بزهر کشت وامام

رضا ع را مامون لعنه الله بزهر مقتول ساخت وامام محمد تقی ع را معتصم

بسم کشت وامام علی نقی ع را متوکل لعنه الله بسم مقتول نمود و

امام حسن عسکری ع را معتمد لعنه الله بزهر بقتل رسانید واعتقاد

ما انست که این امور بحقیقت وقوعیافت وانکه مشتبه نشد امر

ایشان بر مردم چنانچه خیال نموده اند انکسان که در حق ایشان ع تجاوز از

حد کرده اند بلکه مردم مشاهده نمودند قتل هر یکرا بر سبیل حقیقت

درستی نه بوضع کمان وخیال ونه بر شك وشبهه وهر که معتقد باشد

که همه یا بعضی از انجنابان ع غلط انداز ومورد اشتباه کردیده در حقیقت

وفات نموده اند انکس بر دین ما نیست وما از او بیزاریم وبتحقیق که خبر

داد پیغمبر ص وائمه ع که ایشان مقتول میکردند پس هر که کوید کشته نکشته اند

تکذیب ایشان نموده وهر که تکذیب ایشان نمود البته تکذیب خدا کرد

وبخدا کافر شد وبیرون از دین اسلام رفت وهر که دینی غیر اسلام خواهد

هرگز از او قبول نمیشود و او در آخرت از جمله زیانکارانست و
حضرت امام رضا ع مکرر در دعای خود میگفت پروردگارا
من تبرّی و تحاشی میکنم بخدمت تو از قدرت و قوت که نیست یارا
و قوتی مگر بتو پروردگارا من تبرّی مینمایم بسوی تو از آنکسانیکه
در بارهٔ ما میگویند سخنیرا که ما در خود ندانسته ایم پروردگارا من
بیزارم از آنکسانیکه ادعا مینمایند برای ما چیزیرا که حق ما نیست خداوندا
من بیزاری میجویم بخدمت تو از آنها که در بارهٔ ما گفتند سخنیرا که ما بآنها نیستیم
در بارهٔ خودمان خدایا افرینش هر تو راست و روزی دادن هر تو را تو را
بندگی مینمائیم و از تو مدد میجوئیم خدایا تو ئی خالق ما و خالق پدران ما
که سابق میبوده اند خداوندا سزاوار نمیشود خداوندی مگر تو و درست
نمی آید خدائی مگر برای تو پس لعنت فرما آن نصاری را که عظمت تو را
کوچك یاد نمودند و لعن فرما مدد کنندگان سخن آنها را از جمله خلائق

خدایا

خدایا ما بندگان تو ائیم و بندگان زادگان تو اختیار نداریم برای
خودهامان ضرری را و نه نفعی را و نه مرگی را و نه زندگی
را و نه زندگی بعد از مردنی را خداوندا هر که پنداشت که ما خدائیم
ما از او بیزاریم و هر که پنداشت که رجوع آفریدن بسوی ماست وعده
روزی دادن بر ماست ما از او بیزاریم چون بیزاری عیسی بن مریم ع
از نصاری خدایا ما دعوت نکرده ایم آنها را بانچه میپندارند
مگیر ما را بانچه میگویند و ببیامرز ما را گناهانچه میپندارند پروردگارا
من مگذار بر روی زمین دیّاری از کافر هیچ اگر تو بگذاری ایشان گمراه
میکنند بندگانت را و فرزند نمیآورند مگر فاجر کافر شعار یرا و از
شدید الکفر یرا
ذراره مرویست که گفت خدمت حضرت صادق ع عرض نمودم که
مردی از اولاد عبد الله بن سبا قائل بتفویض است فرمود تفویض چیست
عرض نمودم که میگوید حق تعالی افرید محمد و علی علیهما السلام را

بعد از ان امر را با یشان تفویض کرد پس افرید ند و روزی دادند و زنده
نمودند و میرانیدند فرمود دروغ گفته دشمن خدا و فرمود حون مرا جعت
بسوی او نمائی بخوان براو آیه سوره رعد را اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ الی آخره یعنی
آیا قرار داده اند شریکان برای خدا که خلق نموده اند آن شریکان مثل خلق
خدا پس مشتبه گردیده خلق بر ایشان بگو یا محمد که خداوند خالق هر چیز است
و او ست یکتای شدید القهر زراره گوید پس باز گشتم بسوی آنمرد و
او را خبر دادم بانکه حضرت صادق ع فرموده بود انکاه گویا لقمه سنگی
داده ام یا زهر گفته بود که گویا هلاک شد و بتحقیقکه حضرتعالی تفویض فرمود
امر دینش را بپیغمبرش ص و فرموده هرچه داد شما را رسول بگیرید ش و از
هرچه نهیتان نمود باز ایستید و بتحقیقکه تفویض فرموده این امر را با ئمه
و علامت مفوضه و غالیان و اصناف انها انست که پیران و جوانان نشانرا
نسبت باعتقاد تقصیر میدهند یعنی در معرفت پیغمبر ص و ائمه ع و

علامت

علامت حلاجیه از غالیان ادعاء انزوا بشغل عبادت است با وجود
تدین انها بترک نماز و سائر فریضها و ادعاء معرفت اسمهای اعظم الهی
و ادعاء انطباع حضتعالی یعنی تجلی ذات او برای ایشان و انکه ولی
چون خلوص یابد و بمذهب آنها عارف شود افضل از انبیاء است نزد
انها و از جمله علامتهاشان ادعاء علم کیمیا ست با وجود انکه هیچ
از ان را نمیدانند سوای دغل و رواج دادن شبه و قلعی بر مسلمانان
خدایا ما را از آنها باب اعتقاد در ظالمان مکردان و تمام شانرا لعنت نما
ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد مادر باب ظالمان آنست
که انها ملعونند و تبری از انها واجبست حضتعالی در قرآن فرموده
وَمَا لِلظّٰلِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ نیست برای ستمکاران هیچ یار و ایضا فرموده
کیست ظالمتر از انکسانکه بر خداوند دروغ بسته اند اینها عنقریب
بر وردکاشان عرض میشوند و گواهان میگویند که اینها بند آنانکه

کتابخانه مجلس شورای ملی

دروغ گفته اند بر پروردگارشان اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمین لعنت
خدا بر ظالمان انانکه منع راه خدا مینمایند وطالب اعوجاج ومیلند
برای آن راه وانها کافرومنکر آخرتند ابن عباس در تفسیر این ایه گوید مراد از
راه خدا در اینمواضع علی بن ابیطالب وائمه علیهم السلام اند ودر کتاب
خدا دو نوع امام مذکور است امام هدایت وامام ضلالت حضرت حق
فرموده گردانیدیم ایشانرا امامانیکه هدایت میکنند بامر ما ووحی فرستادیم
گردانیدیم انهارا امامانیکه دعوت مینمایند بسوی آتش وروز
قیامت مدد کرده نمیشوند وپیروآنها نمودیم در این دنیا لعنتی را و
روز قیامت انها از جمله زشت صورت شدگانند وچون نازل شد
ایه اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً جناب نبوی ص
فرمود کسیکه غضب کند از علی مکان مرا همین مکان بعد از وفات من
همانست که انکار نموده نبوت مرا ونبوت پیغمبران پیش از مرا وهرکه

تابع

تابع ظالمی شود ظالمست خداوند فرموده ای انکسانیکه ایمان اورده اید
مگیرید پدرانتانرا وبرادرانتانرا دوست خود اگر ترجیح دهند کفر
را بر ایمان وکسانی از شما که دوست گیرند انهارا انکسان ظالمانند و
حضرتعالی در قرآن فرموده ای مؤمنان دوست مگیرید قومی راکه
غضب کرده خدا بر انها بتحقیقکه نا امید شده اند انها از آخرت
چنانچه نا امید شده اند کافران از اهل قبور وایضا فرموده نمی یابی
تو یا محمد ص قومیراکه ایمان بخدا وروز واپسین اورده باشند که دوستی
نمایند باکسیکه خصمی نموده خدا او ورسول خدارا واگرچه پدران
یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیرتشان باشند آن مؤمنانرا حضرتعالی
ایمان نوشته در دلهاشان وفرموده هرکس دوست گیرد انها
را از شما پس بدستیکه او از انهاست بتحقیقکه خداوند هدایت
نمیفرماید القوم راکه ظالمانند وفرموده میل مکنید بجانب انکسان

که ستم کرده اند که اثر بشما میرسد و ظلم عبارتست از نهادن
چیزی در غیر موضعش پس هر که ادعاء امامت نماید و امام نباشد
ظالم و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهل امامت نهد ظالم
و ملعونست و جناب نبوی ص فرمود هر که انکار امامت علی کند
بعد از من انکار نبوت من نموده و هر که نبوت من کرد انکار خداوند
خداوند نموده و فرمود یا علی تو ئی مظلوم بعد من و هر که تو را ظلم
نمود مرا ظلم کرده و هر که تو را انصاف داد مرا انصاف داده و هر که تو را
انکار کرد مرا انکار نموده و هر که دوستی با تو کرد دوستی با من کرده
و هر که دشمنی با تو نمود دشمنی با من نموده و هر که فرمان تو برد فرمان
من برده و هر که نافرمانی تو کرد نافرمانی من کرده و اعتقاد مادر
باره کسیکه انکار امامت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه ع بعد از
انحضرت نموده انست که مانند کسیست که انکار نبوت جمیع انبیاء

علیهم

علیهم السلام نموده و اعتقاد ما در باره کسیکه اقرار بامیر المومنین
ع نموده و انکار یکی از امامان ما بعد انجناب کرده بمنزلهٔ کسیست که
اقرار بهمه انبیاء نموده و منکر پیغمبر ما ص بوده باشد و حضرت صادق ع
فرمود که منکر اخر ما مثل منکر اول ماست و جناب نبوی ص فرمود
که امامان بعد از من دوازده نفرند اولشان امیر المؤمنین و اخرشان
قائم ع است اطاعت امر ایشان اطاعت امر منست و نافرمانی امر ایشان
نافرمانی امر منست هر که انکار یکی از ایشان نمود انکار من کرده و حضرت
صادق ع فرمود هر که شک نماید در کفر دشمنان ما و ظالمان حق ما
کافر است و جناب امیر ع فرمود که من همیشه مظلوم بوده ام از روزیکه
مادرم مرا زاد حتی انکه عقیل را وقت بود که در دیده عارض میشد و میگفت
دارو بچشم من مریزید تا اول بچشم علی بریزید پس بچشم من میریختند بی انکه
دردی داشته باشد و اعتقاد ما در باره کسیکه جنگ با علی ع

نموده انست که او کافراست بسبب فرموده جناب نبوی ص که هرکه
مقاتله با علی کرد مقاتله با من کرده وهرکه حرب با علی نموده حرب با
من نموده وهرکه حرب با من نمود حرب با خدا نموده وایضا فرموده
آنجناب بعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام که من جنگم با هرکه جنگ
باشما واشتیم با هرکه آشتیست باشما واما فاطمه ع اعتقاد ما در آن
انحضرت آنست که سیده زنان عالمیانست از اولین واخرین وانکه
حق تعالی غضب میفرماید بسبب غضب او وخوشنود میشود بخوشنودی
او زیرا که خداوند برین او را وهرکه دوست دارد او را از آنش وانکه انحضرت
بیرون رفت از دنیا خشمناک بر ظالمان نمایندگان آنش وغصب کنندگان حق
وکسانیکه سلب میراث او از پدرش ص نمودند وجناب نبوی ص فرمود
فاطمه ع پاره تن منست هرکه او را آزار نماید مرا آزار نموده وهرکه
او را بغیظ آورد مرا بغیظ آورده وهرکه او را شاد کند مرا شاد کرده و

ایضا فرمود که فاطمه پاره تن منست واو جان من است که در میان
دو پهلوی منست مرا بد میآید انچه او را بد آید ومرا رنجه میدارد مرا
انچه او را مسرور دارد واعتقاد ما در باب برآءت وبیزاری آنست
که واجبست از چهار بت بغوث ویعوق ونسر وهبل واز چهار شر
لات وعزی ومناة وشعری واز هر کس که عبادت انها نموده واز هم
پیروان ونابعان انها واینکه انها بدترین خلق خدایند واینکه کامل نخواهد
اقرار بخدا ورسول ص وائمه معصومین ع الا ببیزاری از دشمنانشان و
اعتقاد ما در باب کشندگان انبیاء وقاتلان ائمه معصومین ع آنست
که انها کافر ومشرک ومجاور ابدی درک اسفل آتشند وهرکه جزاین
عقیده در باب انها داشته باشد انکس نزد ما داخل هیچ از دین خدا وند نیست

باب اعتقاد در تقیه

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب تقیه انست که

واجبست هر که ترک تقیه نمود مانند کسیست که ترک نماز نموده و

بخدمت حضرت صادق ع عرض شد که پاین رسول الله ص ما میبینیم که

مسجد مرد پراکه فاش دشنام بدشمنان شما میدهد و نامشان میبرد انحضرت

فرمود چه مرضدارد خدا لعنتش کند ما را در معرض بلا میاندازد بحقیقه

حقتعالی فرموده دشنام مکوپید آنانرا که غیر خداوند را میخوانند که آنها دشنام

میدهند خدا را بظلم وتعدی بدون علم وایضا انحضرت فرمود هر که دشنام

ولی خدا دهد دشنام خدا داده وجناب نبوی ص با میرالمؤمنین ع فرمودند

که هر که دشنام بتو داد دشنام بمن داده وهر که دشنام بمن داد دشنام

بخدا داده وهر که دشنام بخدا داد درانکند خداوند او را بدوزخ

پیش درجهنم وتقیه واجبست که ترکش جائز نیست تا خروج قائم ع

وهر که ترکش کند پیش از خروج انحضرت بحقیقه که از دین خدا بیرون رفته

واز دین امامیه ومخالفت خدا ورسول ص وائمه ع نموده وانحضرت سوگند

از

از معنی اینکه حقتعالی فرموده که کرامی ترین شما ها نزد خداوند

اتقای شماست فرمود یعنی عمل کننده ترین شما بتقیه وبتحقیقه که حقتعالی

مرخص فرموده اظهار دوستی کافر از در حال تقیه وفرموده باید

مؤمنان کافر از را دوست نگیرند غیر از مؤمنان وهر که بکند اینکار را

نیست در هیچ چیزی از خدا مگر اینکه تقیه نماید از کافران تقیه ای

وایضا فرموده که منع نمیفرماید تان خداوند از انکه جنگ با شما نکردند

در دین وشما را بیرون ننموده اند از دیارتان که نیکی با نها کنید وبسوی

انها سلوک باعتدال نمائید بدرستیکه خداوند دوست میدارد منصفان را

منع نمینماید خدا شما را جز از انکسانیکه مقاتله نمودند با شما در دین و

شما را از دیارتان اخراج نمودند ومعاونت یکدیگر کردند بر اخراج شما

ومنع میفرماید از انکه دوست گیرید انها را وانکسانیکه دوست میگیرند

انها را ظالمانند وحضرت صادق ع فرمود که خود میشنوم کلام مردم را

در مسجد و او مرا دشنام میکوید و نهان میشوم از او بپشت ستون
که مرا نبیند و ایضا فرمود مخالطه نمائید با مردم بظاهر و مخالفت ایشان
کنید بباطن مادامکه حکمرانی بچه باز پست و ایضا فرمود در پا با مؤمن شریک
و با منافق در خانه او عبادت نشست و ایضا فرمود که هرکه با انها در صف اول نماز کند
کو پا با رسول خدا در صف اول نماز کذارده و ایضا فرمود عبادت نمائید
مرضای آنها را و حاضر شوید جنازهاشان را و نماز کذارید در مسجدهاشان
و ایضا فرمود که برای ما زینت باشید و بر ما عار مباشید و ایضا فرمود
خدا رحمت کند کسی را که محبوب سازد ما را بمردم و مبغوض ننماید مان نزد ایشان
و نام قصه کو بان نزد انحضرت مذکور شد حضرت فرمود خدا لعنتشان
کند تشنیع بر ما میکنند و از انحضرت سؤال شد کرایا کوشتن برای سخن
قصه کو بان حلال است فرمود نه و فرمود هر کس کوشتن هد بسخن کوئی بندکی
او نموده پس اکر آن سخن کوی از جانب خدا باشد مستمع بندکی خدا نموده و

اکر

اکر ناطق از جانب ابلیس باشد مستمع عبادت ابلیس نموده و از انحضرت
سؤال شد از معنی اینکه خداوند فرموده که شاعران پیروی انها میکنند
کراهان فرمود انها قصه کو یانند و جناب نبوی ص فرمودند که هرکه
وارد صاحب بدعتی شود و او را تعظیم و توقیر نماید بتحقیقکه سعی در خراب
کردن بنای اسلام نموده و اعتقاد ما در بان کسیکه مخالف با ما شود
در یک امر از امور دین معاینه اعتقاد ما ست در بان انکه مخالفت ما در
جمیع امور دین

باب اعتقاد در شان اباء جناب رسول

نموده باشد
ابن بابویه رحمة الله علیه کوید اعتقاد ما در شان پدران جناب پیغمبر
انست که همه مسلمان بوده اند از ادم ع تا پدرش عبد الله و انکه ابوطالب
مسلم بوده و ما در انجناب امنه دختر وهب مسلم بوده و انجناب ص فرمود
از نکاح بیرون آمدم و از زنا بیرون نیامده ام از ابتداء آدم ع و مرویست
که عبد المطلب حجت خدا بوده و ابوطالب وصی

باب اعتقاد در شان علیهم السلام

رضوان الله علیهم

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید اعتقاد ما در شان سادات علویان است
که ایشان از آل رسول الله اند و آنکه دوستی ایشان واجبست بجهت آنکه
مزد پیغمبری پیغمبر است ص و حق تعالی فرموده بگو یا محمد که از شما امتان مزدی
بعوض پیغمبری شما نمیطلبم الا محبت در باره خویشاوندان و صدقه بر علویان
حرامست زیرا که آن از چرکینهای مالیست که در دست مردمانست و
صدقه دادن سبب پاکیزه شدن ایشانست لکن حلالست برای کنیزان و
غلامان علویان و حلالست صدقه خوردن سلسله علیه بعضی بر بعضی
و اما زکوه امروز حلالست بر ایشان بعوض خمس چون ازان ممنوع گردیده اند و
اعتقاد ما درباره بدکاران ازین طایفه انست که عقاب او دو برابر است
و در شان نیکوکاران ایشان انست که ثواب ایشان دو مقابل است و ایشان گفته اند
بحجت قول جناب نبوی ص وقتیکه دختران و پسران علی ابن ابیطالب ع
و جعفر برادرش را ملاحظه نموده فرمودند دختران ما برای پسران ما باند

دیگر

و پسران ما برای دختران ما باند و حضرت صادق ع فرمود هر که
مخالفت با دین خدا نماید و دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان
خدا کند بیزاری از او واجبست هر که باشد و از هر قبیله ای که باشد
و جناب امیر ع بپسر خود محمد بن الحنفیه فرمودند که تواضع کردن تو
در حال شرف تو شرافتش بیشتر است برای تو از شرف آباء تو و حضرت
صادق ع فرمود دوست داشتن من امیر المؤمنین ع را محبوبتر است
پیش من از انکه متولد از انجنابم و از انحضرت سؤال شد که آل محمد کیستند
فرمود آل محمد ص که حرام میباشد بر رسول خدا نکاح او حق تعالی
فرموده انه بتحقیق که فرستادیم نوح و ابراهیم و مقرر ساختیم در
ذریه آنها نبوت و کتاب را پس بعضی از ایشان هدایت پذیرفته اند
و بسیاری از ایشان فاسقند و از انحضرت سؤال شد از معنی اینکه
حق تعالی فرموده که بعد ازان رسانیدیم بپیرات کتاب را بانکسانیکه

انتخاب‌شان نمودیم از میان همه بندگان خود پس بعضی از ایشان ظالم
بنفس خود ند و بارئ ای میانه رو و بعضی سبقت نمایند بانواع خوبیها
فرمود ظالم بنفس خود از ما طایفه کسیست که حق امام را نمیشناسد و
میانه رو شناسنده حق امامست و سبقت نماینده بخوبیها باذن خدا
امامست و اسمعیل از پدر بزرگوار خود حضرت صادق ع پرسید که گناهکاران
طائفه ما چه حالدارند فرمود لکن بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب یا اخر
یعنی نه ارزوهای شما هاست و نه آرزوهای اهل کتاب هر کس بدی میکند
جزا داده میشود بآن و نمی یابد برای خود از غیر خداوند یاری و نه یاوری
و حضرت باقر ع در حدیث طولانی فرمود میانه خداوند و احدی قرابتی
نیست بدرستیکه محبوبترین خلق بسوی خدا و کرامی ترین ایشان بر خدا
کسیست که متقی تر و عمل کننده تر بطاعت خدا بوده باشد بخدا قسم که هیچ بنده ای
خود را نزدیک بخدا نمیکند الا بواسطه طاعت نیست بامامخط فراغتی از آن

و نه بر خدا موجهست برای احدی حجتی هر که مطیع خداست دوست ماست
و هر که نافرمان خداست دشمن ماست و دوستی ما بدست نمی اید الا
بورع و عمل صالح و بتحقیقیکه نوح ع عرض نمود پروردگار من پسرم از اهل
منست و بدرستیکه وعده تو ست حق و تو احکم الحاکمین حق تعالی در
جوابش فرمود بدرستیکه او از اهل تو نیست او فاعل عملیست غیر صالح
پس سؤال مکن مرا امریکه نیست برای تو علمی بآن بدرستیکه من نصیحت تو
مینمایم که مبادا از جاهلان باشی نوح عرض نمود پروردگارا پناه میبرم
بتو از اینکه سؤال نمایم تو را امریکه علمی بان ندارم و اگر مرا نیامرزی و رحم ننمائی
از جمله زیانکاران خواهم بود و از حضرت صادق ع سؤال شد از معنی اینکه
حق تعالی فرموده که در روز قیامت میبینی انکسانیرا که دروغ گفته اند
بر خدا که روهای انها سیاه شده ایا نیست در جهنم جایگاه متکبران
فرمود مراد کسیست که ادعا کند که امامست و امام نباشد عرض شد

اگرچه علوی فاطمی باشد فرمود اگرچه علوی فاطمی باشد و ایضا انحضرت فرمود
نیست فرق ما بین شما و کسیکه مخالف شما باشد مگر امری مضمر و پنهان عرض شد که
مضمر چه چیز است فرمود آنچیزیکه ازا برآءت میکوینند یعنی بیزاری پس هر کس خلاف
شما نمود و بنجاوزارا بیضمر نمود ازاو بیزار باشید و اگرچه علوی فاطمی باشد و
ایضا انحضرت درباره عبدالله پسر خود فرمود نیست بر هیچ چیز از این مذهبی که
شما بر انید و بدانید که من **باب اعتقاد در احادیث مجمله و مفسره** ازاو بیزارم
بیزارم از او خدای عزوجل
ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب حدیث مفسر اینست که آن حدیث
بر مجمل چنانچه حضرت **باب اعتقاد در حظر و اباحه** صادق علیه السلام فرمود
ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب اینست همه چیزها حلال
و موضع رخصت است تا **باب اعتقاد در احادیث وارده در طب** در چیزی از انها نهی وارد شود
ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در باب احادیثیکه در طب وارد
شده اینست که انها بر چند وجهست بعضیست که بنا بر هوا و مکه و مدینه
وارد

وارد شده پس جائز نیست استعمالش در غیر آن هوا و قسمی هست که امام
از فرمود بنا بر انچه شناخته از طبیعت شخص معین و مکان انشخص را اعتبار
نباید نمود
نفرموده چون طبع انشخص را بهتر از خودش میشناخته و نوعی هست که
مخالفان در کتابها غلط انداز کرده اند که صورت مذهب حق را زشت
نمایند در نظرها و بعضی سهو راوی شده و بانست که راوی
ناتمام بخواطرش مانده و ناقص نقل نموده و انکه بخصوص غسل وارد شده
که شفاء هر درد پست صحیحست و معنیش انست که شفاء هر درد بسته
ارزودت باشد و انکه برای بواسیر استنجاء بآب سرد وارد شده
در صورتیست که از حرارت باشد و انکه در باب بادنجان وارد
شده که شفاء است مخصوص فصل رطبست برای کسیکه خرما میخورد
نه سائر اوقات و اما انچه صحیح میباشد از ائمه ء ازدواهای مرضها آیات
قرانی و سورهای قرانیست و دعاها بان نوعهائی که وارد شده بسندهای

و بنجاوزار موضعهای معین ان علاج نمیشه

قوی وطریقهای صحیح وحضرت صادق ع فرمود که در ایام سلف طبیبا

معالج میگفتند موسی ع عرض نمود پروردگارا درد از کیست حق تعالی

فرمود از من عرض نمود دواء از کیست فرمود از من عرض نمود پس مردم

معالج را چه میکنند فرمود دلشان بآن خوش میشود پس از اینجهت نام

طبیب طبیب شد واصل معنی طب مداوا کردنست وحضرت داود ع

چنان بود که هر روز در محرابش بگاهی میرویید وان گیاه بداود میگفت مرا

بگیر که برای چنان دردی خویم تا انکه در اخر عمرش دید که در محراب بگاهی

روئید داود ع نام ان گیاه ازان پرسید ان گیاه گفت من خرنوبرام داود ع

گفت خراب شد محراب ودیگر اینجا گیاهی نروئید وجناب نبوی ص فرمود

هرکه اورا حمد شفا **باب اعتقاد در اختلاف اخبار** ندهد خدا اورا شفا ندهد

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید اعتقاد ما در احادیث صحیحه که از ائمه

وارد گردیده اینست که انها موافق کتاب خدا است ومتفق در معنا

ومختلف نیست زیرا که جمله کی بوحی از حضرت تعالی اخذ شده واگر از

غیر خداوند میبود اختلاف داشت واختلاف ظاهری احادیث

نمیباشد مگر بعلتهای مختلف مثل انکه در باب کفاره ظهار وارد

شده که ازاد کردن بنده است ودر حدیث دیگر دو ماه پی در

پی روزه است ودر حدیث دیگر شصت مسکین طعام دادن

وهمه صحیح است وروزه برای کسیست که قادر بر بنده ازاد کردن

نیست وطعام دادن برای کسیست که قادر بر روزه مذکوره نیست

ومرویست که تصدق نماید بهانچه ازاد میاید واین برای کسیست

که قادر بر اطعام شصت مسکین نباشد وبعضی از احادیث هست

که حکم انها بدل اختیاری یکدیگر است مثل انکه در باب کفاره قسم در

قران وارد شده طعام دادن ده مسکین از وسط انچه طعام میدهید

اهل وعیال خود را یا جامه دادن ده مسکین یا ازاد نمودن بنده ای

پس هرگاه در کنار قسم سه حدیث وارد گردد یکی بطعام دادن

و دویم بجامه دادن و سیم ببنده آزاد کردن در نظر جهال مختلف

مینماید و حال آنکه مختلف نیست بلکه هریک از این کفارها بدل یکدیگرند

و در احادیث بعضی امور جهت تقیه وارد شده و از سلیم بن قیس هلالی

مرویست که گفت خدمت جناب امیر ع عرض نمودم که من شنیده ام

از سلمان و ابوذر و مقداد چیزی از تفسیر قرآن و از احادیث از جناب

نبوی ص غیر آنچه در دست مردمست و شنیده ام از جناب شما

تصدیق همانها را که شنیده بودم از ایشان و دیده ام در دست

مردم بسیار چیزها از تفسیر قرآن و از احادیث نبوی ص که شما در باب

آنها خلاف مردم میفرمائید و چنان میدانید که آنها همه باطلست

آیا شما چنان میپندید که مردم دروغ میگویند عمدا بر رسول خدا و تفسیر

مینمایند قرآن را برای خود آنجناب جواب فرمود که سؤال نمودی حال اگر

بفهم بدرستیکه در دست مردم حقیست و باطلی و راستی و دروغی

و ناسخ و منسوخی و عامی و خاصی و محکمی و متشابهی و حفظی و سهوی

و بتحقیقکه در دروغ بسته شد بر حساب پیغمبر در حال حیات آنجناب

تا آنکه ایستاد بخطبه و فرمود ایها الناس بتحقیقکه بسیار شده اند

در دروغ گویندگان بر من پس هرکه عمدا دروغ گوید بر من باید منزل کند

نشیمنگاه خود را از آتش جهنم و باز در دروغ گفته شد بر آنجناب بعد از

رحلت او اینست و غیر از این نیست که احادیث بشما رسیده از چهار

صنف که پنجمین ندارند مرد منافقی که اظهار ایمان میکند و ساختگی

باسلام میپنداخت از آنکه عمدا در دروغ بر رسول خدا گوید و اگر مردم بدانند که منافق کذابست از او

قبول نمیکنند و تصدیقش نمینمایند لیکن میگفتند که این مرد صحبت

پیغمبر ص مشرف شده و آنجناب را دیده و از آنجناب شنیده پس از او اخذ نموده

در حالیکه حالش را نمیشناختند و بتحقیقکه خبر داده حقتعالی
از منافقان اینرا خبر داده و وصف نموده انها را بانچه وصف نموده
و فرموده چون ببینی جسمهای منافقان را بعجب میآید ترا جسمهای
انها و اگر سخن گویند میشنوی سخنشان را انا اخر آیه و بعد از رحلت انجناب ص
کویا انها چوبهائی مستند و انهاده بر دیوار
مردم متفرق شدند و تقرب جستند بسوی امامان گمراهی و دعوت کنندگان
خلق بسوی آتش بواسطه تزویر و دروغ و بهتان پس انها را منصبهای
علمها دادند و خوردند بواسطه اینان دنیا را و مسلط نمودند ایشان را بر
کردنهای مردمان و غیر از اینان که مردمان با ملوک و دنیا آنند مگر کسیکه
خدا حفظش نموده باشد و این مرد یکه مذکور شد یکصنف از ان چهار صنفست
و مردی دیگر است که از پیغمبر ص چیزی شنید و درست بخواطرش نماند
و در ان سهو نموده و عمدا دروغ نگفته و آن در دست او ست بان اعتقاد
میکند و بان عمل میکند و از او روایت مینماید و میگوید خودم شنیدم اینرا

از

از رسول خدا ص و اگر مسلمانان دانسته بودند که این سهو است از او
قبول نمینمودند و اگر خودش هم دانسته بود هرآینه او را بدور انداخته
بود و سیم مرد یست که شنید از پیغمبر ص چیزی را که امر بان فرموده و
من بعد از ان نهی کرده و اینمرد مطلع نشد یا انکه شنید که آنجناب
نهی از چیزی نموده لکن بعد امر فرموده و او مطلع نیست پس حفظ نمود
منسوخش را و ندانسته ناسخ را و اگر مسلمانان دانسته بودند که آن
منسوخست هرآینه بدورش انداخته بودند و اگر خودش دانسته بود
منسوخست هرآینه طرحش نموده بود و چهارم مرد یست که دروغ
بر خدا و رسول ص نگفته و دروغ را دشمن دارد از ترس خدا و بسبب
تعظیم رسول خدا ص و سهو نموده و درست شنیده و همان نحو که شنیده
روایت نموده بدون زیاد و کم و دانسته ناسخ و منسوخ را و عمل بناسخ
نموده و منسوخ را طرح نموده و بدرستیکه امرهای پیغمبر ص مثل قرآن ناسخ

ومنسوخی وخاصی وعامی ومحکمی ومتشابهی واتفاق میافتاد که رسول خدا
صلعم سخن میفرمود برای ان دو وجه میبود کلامی عام وکلامی خاص مثل قرآن حضرت
فرموده انچه آورد شما را پیغمبر اخذ نمائید وانچه منعتان فرمود ازان
دست بدارید ودر آنحین مشتبه میشد بر کسیکه معرفت نداشت که خدا
ورسول چه معنی را ازان کلام قصد نموده اند وچنان نبود که همه اصحاب
رسول سؤال نمایند وبعد از سوال تفهیم جواب را از انجناب طلب کنند
زیرا که درمیان اصحاب بودند قومی که سوال میفرمودند از انجناب ودیگر
استدعای تفسیر جوابی را که شنیده بودند نمیفرمودند جهت انکه حضرت
منعشان فرموده بود از سؤال آنجا که در قرآن میفرماید ای مؤمنان سؤال مکنید
از چیزها که اگر بیان شود برای شما بد حالتان میکند واگر سؤال نمائید
انوقتیکه قرآن نازل کرده میشود بیان خواهد شد برای شما خداوند عفو
ازان فرموده وخدا آمرزنده وبردبار است بحدیکه سؤال ازانها نمودند قومی

پیش از شما وبعد از جواب بان کافر گردیدند ولهذا انجناب از اصحاب
جناب رسالت مآب باز ایستادند از سؤال حتی اینکه راغب بودند که
اعرابی باصحرائی بیاید وسؤال نماید وایشان بشنوند امیرع فرمود
امّا من چنان بود که داخل میشدم برانجناب صهر شب یکدفعه وخلوت
با ایشان مینمودم هر روز یکبار وانچه سؤال مینمودم جوابم میفرمود
وبا انجناب میکردیم هرگاه که میکردید از اقسام کلام وهمه اصحاب
بتحقیقکه دانسته اند که این کار را با احدی غیر من نمیکرد ولبسا بود
که این امر در منزل من میبود وچنان بود که چون من وارد برانجناب
میگردیدم در بعضی از منزلهای آنجناب برای من خلوت میگردانید و
زنانش را برمیخیزانید ونمی ماند سوای من واو وچون انجناب بخانه من
برای خلوت تشریف میداد برنمیخیزانید از ما فاطمه را ونه یکی از دو
پسرم را وچنان بود که چون سؤال مینمودم جوابم میفرمود وچون ساکت

میشدم وسؤالهای من تمام میشد خود سر سخن برمیداشت با من پس
نازل نشد هیچ آیه از قران و نه هیچ چیزرا که دانسته بود انجناب از حلال
یا حرام یا امر یا نهی یا طاعت یا معصیت یا چیزیکه میبود مگر انکه مرا تعلیم
فرمود و مرا بخواندن آن داشت و بر من املاء فرمود و من نوشتم
انرا بخط خود و خبر داد مرا بتاویل آن و ظاهر آن و باطن آن پس من حفظ
نمودم و دیگر فراموش نکردم هیچ حرفی ازانرا و چنان بود که چون انجناب
خبر میداد مرا بانیمه دست مبارکش را بر سینه ام میگذاشت و میگفت
خداوندا مملو کن دلش را از علم و فهم و نور و حکمت و ایمان و عالمش
فرما و ناداننش مما و بیادش بدار و مسازش فراموش کار پس روزی
بعد متشرع عرض نمودم یا رسول الله پدر و مادرم فدایت باد ایا در دل
خوف فراموشی بر من داری فرمود یا اخی ندارم بر تو تشویش فراموشی
و نه نادانی و بتحقیقکه خداوند مرا خبر داده بانکه دعای مرا در حق تو

مستجاب

مستجاب فرموده و در حق شریکان تو که بعد از تو میباشند عرض نمودم یا رسول
الله ص شریکان من کیستند فرمود انکسانند که خداوند اطاعت ایشانرا
قرین اطاعت من ساخته عرض کردم کیستند ایشان فرمود آنانند که
حضتعالی فرموده که ای مؤمنان فرمان ببرید خدارا و فرمان ببرید رسولرا
و صاحبکاران از خود تانرا عرض کرد یا نبی الله کیستند انها فرمود اوصیاء
بعد از من که متفرق نمیشوند تا وارد حوض کوثر شوند بر من هدایت کنندگان
هدایت شدگان ضرر نمیرساند شان مکر هر کس مکر با ایشان میکند
و نه بی مددی هر که با ایشان بی مددی نماید ایشان با قرانند و قران
با ایشان نه جدا از ایشان میشود و نه جدا از آن میشوند ببرکت ایشان
امت من نصرت کرده میشوند و بطفیل ایشان باران باریده میشوند و بواسطه
ایشان دفع بلاء میشود و بوسیله ایشان دعای امت مستجاب میگردد عرض
نمودم یا رسول الله اسامی ایشانرا بفرما فرمود تو با علی پس بپسرم این حسن

مبارك بر سر امام حسن گذارد و باز فرمود پس بر سر امام
حسین نهاد و باز فرمود پس همنام تو ای برادر من اوست قائم عبادت کننده
پس پسر او محمد باقر و خازن وحی الهی و زود باشد که متولد شود در زمان
تو پس سلام مرا باو برسان و زود باشد که محمد متولد شود در حیات تو
یا حسین پس از جانب من سلامش بکو بعد ازان کامل میکند خداوند عدد
دوازده امام را از اولاد تو تا مهدی اسمش محمد است همانکسی که خداوند
پر میکند زمین را از انصاف و عدل چنانچه مملو شده از جور و ظلم
بخدا قسم که من میشناسمش ای سلیم در انجا که ببعث با او میشود میان رکن
و مقام و میدانم نامهای پادران او را و قبیلهای هریك را سلیم کوید بعد
ازان بخدمت امام حسن ع و امام حسین ع در مدینه رسیدم بعد از هلاك
معویه و عرض نمودم همین حدیث را که از پدر بزرگوارشان داشتم فرمودند
راست کفتی امیر المومنین ع تو را خبر داد باین حدیث و ما نشسته در
حضور

حضورش بودیم و بتحقیقکه حفظ نموده ایم از رسول خدا ص
چنانچه امیر ع تو را خبر داده و نه حرفی در آن زیاد نموده و نه
کم سلیم میکوید بعد ازان بخدمت علی بن الحسین ع رسیدم و قتیکه پدرش
امام محمد باقر ع در نزد پدر بزرگوار بود و عرض نمودم انچه را شنیده بودم
از پدرش و انچه را شنیده بود از امیر المومنین ع پس حضرت علی بن
الحسین ع فرمود بتحقیقکه مرا بخواندن این حدیث داشت امیر المومنین ع
از رسول خدا ص در حالیکه امیر ع بیمار بود و من طفل بودم بعد ازان
امام محمد باقر ع فرمود مرا هم بخواندن این حدیث داشت جد من ع از
رسول خدا ص در حالیکه من طفل بودم ابان بن ابی عیاش کوید بعد
ازان من تمام انچه پدرش را از سلیم بن قیس بخدمت حضرت علی بن الحسین ع
عرض نمودم حضرت فرمود راست کفتی و فرمود بتحقیقکه جابر بن عبد الله
انصاری آمد بنزد پسر من محمد در وقتیکه بمکتب میرفت پس او را بوسید

وبر او از جانب رسول خدا صلام خواند ابان بن ابی عیاش گوید باز نجح
رفتم بعد از رحلت حضرت علی بن الحسن علیهما السلام پس بخدمت ابی جعفر
محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام رسیدم و این حدیث را سراپا از سلیم
نقل و عرض خدمتش نمودم پس اشك در دو چشم مبارکش گشت و
فرمود راست گفته سلیم رحمه الله و فرمود که سلیم آمد بخدمت پدرم
بعد از قتل جدم حسین ع و من در خدمت پدرم بودم پس همین حدیث را
بعینه حکایت نمود و پدرم با و فرمود راست گفتی ای سلیم بتحقیق که
پدرم خبر داد مرا از امیر المومنین ع بهمین حدیث و در کتاب خداوند عزّ
وجلّ چیزی چند هست که جاهلان مختلف و متناقضش میپندارند
و حال انکه نه مختلفست و نه متناقض مثل اینکه فرموده پس امروز
فراموش میکنیم کافران را چنانچه فراموش نمودند ملاقات روز خود را یعنی
امروز قیامت و باز بعد از این میفرماید که نبوده است پروردگار ما فراموشکار

ومثل اینکه فرموده روزیکه بپا میایستند روح و ملائکه صفّ
واصلا سخن نمیگویند مگر کسیکه اذن دهد خداوند و سخن صواب
گوید و مثل اینکه فرموده روز قیامت بعضی کافر میشوند ببعضی و
لعن میکنند بعضی از انها بعضی را و فرموده بدستیکه این هر آینه خصومت
خصمی نمودن اهل آتش باهم و باز میفرماید تنازع میکنند باهم ای اهل جهنم
وحال انکه پیش از این بسوی شما بوعید و وعده فرستادیم و میفرماید امروز مهر میکنیم
بر دهنهای انها و با ما سخن میگویند دستهاشان و شهادت میدهند
پاهاشان بانچه بوده اند که از اکتساب میپنداشته اند و مثل اینکه فرموده
رویهائی چند در روز قیامت در خشنده است بسوی پروردگارشان
نظر کننده اند و باز میفرماید ادراك نمیکند خداوند را چشمها و
او چشمها را ادراك میکند و او ست صاحب لطافت و آگاهی و
مثل اینکه فرموده نبوده برای هیچ بشری اینکه سخن گوید با او خداوند

مکر بطریق وحی یا از پس پرده یا انکه بفرستاده اپراو باز نمیکند
سخن گفت خداوند با موسی سخن گفتنی و میفرماید ندا فرمود آدم و حوا را
پروردگارشان و میفرماید ای پیغمبر و مثل اینکه فرموده دانای غیب است
مخفی نمیشود از او مثقال ذره ای در آسمانها و نه در زمین و باز
میفرماید نگاه نمیکند خداوند بسوی اینجماعت و میفرماید بدرستیکه
اینجماعت از پروردگارشان در روز قیامت محجوب و مستورند و مثل
اینکه فرموده اپا ایمن هستید کسیرا که در آسمانست که فرو برد بشما
زمین را و فرموده خداوند رحمن بر عرش قرار گرفته است و فرموده او
خداوند در آسمانها و در زمین میداند نهان شما و آشکار شمارا و باز
میفرماید نمیباشد هیچ راز خلوت هیچ سه نفری مگر انکه خداوند چهارم
ایشانست و نه هیچ پنجنفری مگر انکه او ششم ایشانست و نه اندکی از این
و نه اکثر از این مگر انکه او با ایشانست هر کجا باشند و میفرماید او با شماست

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۷

هر کجا هستید و میفرماید ما نزدیکتریم بشما از رگ گردن و مثل اینکه
فرموده ایا انتظار میبرند بجز آنرا که بیاید ایشانرا ملکها یا بیاید پروردگار
تو یا بیاید بعضی نشانهای پروردگار تو و مثل اینکه فرموده بگو یا محمد
که باز یافت میتماید شما ملک موتی که موکل بشما کرد پس و باز میفرماید
باز یافت میتمایند ان مبث را فرستادگان ما و میفرماید انکسانیکه باز یافت
میکنند ایشانرا فرشتگان باز هم میفرماید خداوند میگیرد جانها را وقت
مردنشان و نظیر اینها در قرآن بسیار است و سؤال نموده ازانها مردی
از طایفه زندیقان جناب امیر مؤمنان را علیه السلام و انجناب خبر داده اند ش
براههای متفق بودن معنیهای این آیها و بیان فرموده اند برای او تاویل آنها را
و من ذکر نمودم حدیثرا که در این باب است بر سبیل استقصاء با شرح آن
در کتاب توحید و عما قریب کتابی مختص همین باب بمشیة الهی و یاری او خواهم
ساخت انشاء الله تعالی تمت بعون الله تعالی الرحیم والحمد لله رب العالمین

علی ید خاطئه محترمه
وانه ولی حسن الخاتمه

کتابخانه
مدرسه سلطان المعظم
تبریز ۱۳۶۵ شمسی

و باز فرموده آمد پروردگار تو با صف صف و ملائکه صف صف
و باز فرموده نیست ما نند او هیچ چیزی هم

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه موزه و...
3V11